...ورا تمرد از او امر و نواهی یزدان داند بقدر نفس کشیدنی
...م خلاف تأثیرش تا یک سال در باطن مرد باقیست و بتدریج
...دو یا مکن با فیلبانان دوستی یا بنا کن خانه در خورد پیل
...ه تقوی بر نهی همین قدر که زن از خود صحبت رای علیحده
...و یکدل و یکجهت خود را مصمم در اطاعت رضاجوئی خاطر مرد نماید
...ن برگرف از جهان کام دل که یکدل بود با وی آرام دل
...ه این کلمات را بدون خیالات و اغراض نفسانی محضاً لله
...ر شاید انشاء الله خواتین معظمه مواعظ و نصایح مرقومه را استماع
...ن نمایند تا بمقصود و منظور واصل گردند همین قدر که هم آغوش
...یر حقیر سراپا تقصیر راقم حروف را در مواقع خاص بجای خیر
...ربانست که مسئله بصحت و وقوع پیوسته در جمع
...ت بلکه مشهور و در کتب حکما و اطبا مسطور است
که زخم زبان بدتر از زخم سنان است آنچه زخم زبان کند مرد زخم شمشیر و سنان





هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ستایش حق تعالی بیچون چنین گوید بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر سید حسن الحسینی التفرشی
که مدتها بود در خیال داشتم چیزیکه متضمن خیر و صلاح و سبب نجات از مهالک عظیمه برای
بندگان خدا باشد ازین ذره بیمقدار بیادگار بماند توفیق این امر بجهات عدیده تعویق
و تعطیل انجامید تا در سنه هزار و دویست و نود و دو هجری که برحسب تقدیر و اراده ملک قدیر
در دار السرور بروجرد عمری ببطالت بگذشت نسخه مختصری از تصنیفات مرحوم
مغفور جنت و رضوان آرامگاه شاهزاده خانلار میرزای احتشام الدوله بدست افتاد
که در آداب و سلوک و قواعدیکه مرزبان را لازم است مرقوم داشته بودند ولی بواسطه مشاغل
امور حکومتی مجال آنکه شرح و بسطی چنانکه باید در ترتیب بیان مطالب و ترکیب فصول و ابواب
بدهند نکرده بودند ناقص و بی فایده بود مطلبی از آن مفهوم نمیشد این بنده با وجود عدم بضاعت

وقلت استطاعت و تفرق حواس و تکسر مزاج بعد از استعانت از حضرت رب العزه
و امداد از ارواح مقدسه عالیهمت با تمام آن کمر همت بمیان بست که از اخبار و احادیث
و حکایات و اشعار مناسب مطالب و نکاتیکه منظور حضرت والا بنیامده بود و از اصطلاحات
معموله میان جماعت انانیه بنابر عظمت شان و جلالت قدر اطلاع و استحضاری حاصل نفرموده بودند
بعبارات خوب و اصطلاحاتیکه بر الفاظ آنها دارند برشته تحریر کشید که عموم ناس
انشاء الله از فواید آن بهره ور گردند امید که مطبوع طبع مشکل پسند خواتین معظمه گردد
و بعد آنکه عبارات غث و سمین فرمایند و نصایح مشفقانه را اصغا و قبول نمایند پس از آن یکه بهره و تعلیم از مواعظ
حسنه این کتاب عاید روزگارشان گردید و بمقام آسودگی و راحت کامیاب شدند
این بنده حقیر را بدعای خیر یاد نمایند و استدعا از خداوندان طبع سلیم و ذهن مستقیم آنکه چنانچه
در این اوراق سهو و لغزشی شده باشد بقلم اصلاح در رفع آن کوشند و هر که از دقایق و مرادات
لازمه بخاطر او رسد ملحق این تصنیف فرمایند و بعد از تتبع و تالیف این رساله را موسوم
تأدیب النسوان نمود که مشتمل بر مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه است و بالله التوفیق و الاستمداد
مقدمه بدانکه خلقت نسوان در دنیا برای رحمت و مرارت شده است و ما عمر را در

جان

جان نشین خود نماید در معرض تلف چیدن انداز و تحصیل علاقه دنیوی نماید و در واقع نفس الامر کسیکه
علاقه ندارد و لاقید است نه از دنیا چیزی فرا گرفته و نه از آخرت بهره برده است و ذلک
هو الخسران المبین اگرچه اول نجات و درکات و ابتدای مرارت اختیار کردن
امور دنیات است لیکن با زن و مال کار دنیا و آخرت توان ساخت جزء دشوار و معظم علایق
دنیوی زن است این است حب شیطانش نسخ نشد و علاقه که مرد را بزن است بر پدر و مادر
و برادر و سایر اقربا میکند که تحصیل اسباب معیشت و آسودگی او را این فقره کشف است چرا که
منسوب نیست لا محاله مرد را از زن گریزی نیست کسانیکه انکار این معنی نموده و پا بر سر نفس گذارده اند
بریاضات عزلت که عالم تجرد را اختیار کرده اند و بر حسب ندرت کسی خود را با بمقام میتوانند
رسانید و همه کس نمیتوانند دعوی این مراتب را بنماید و ناچار هر فردی از بنی نوع انسان را زوجی
لازم است و همه قسم زحمت و مشقت را متحمل شوند و بجز صبر و شکیبائی چاره ندارند و ترک
عشایر و پدر و برادر و مادر و خواهر خود را نموده سهل است حب وطن و مسقط الراس را فراموش
کرده مثلا از آذربایجان بشهر کرمانی یا شیرازی یا یزدی و غیره شوهر مینمایند از این ولایت
بولایت دیگر میروند که در مدت عمر دیگر امید ملاقات پدر و مادر و برادر و خواهر

و سایر اقربای خود را اند از محبت و مهربانی همه را فراموش کرده بمضمون این شعر باید
تو من امید ها را براوراق فراموشی نگاشتم همه را گذاشته دلداشتم و مهر تو مرا از همه ابا
باز داشت تو هم چو من پیوند با من کسل کنی اگرچه شبی در کنارش گشتی بجای که دیده
زنان بیچاره که مرد را در مدت عمر ندیده اند بلکه اسمش را نشنیده مجملش نیز از ما سوا بیگانه گشته
ترک همه اقوام و اقارب. از کاینات فات تو را کردم اختیار تو دنیای من و دین
و دین من و تو پدر و مادر و برادر و خواهر و خویشان حیات من بسته بوجود تست
شعر سایه طوبا و دلجوئی حور و لب حوض بهوای سر کوی تو برفت از یادم و واقعا همین طریق است
که بجهة محبت شوهر از نثار زر و نثار جان و سر مضایقه ندارند و اگر نیا دی فسانه گری منجنید
با فنون و شید او تریش نمیشوند و فریب فسانهای او را میخورند کانه شجر فی ذهبه حرس العیاذ بالله
چون کلام مجید الهی رنجه قرار نمیدهند و پوست حمار بر عوض نافه تتار میشمرند و سرگین
خوک را بدل مشک میگیرند از سر گفتار دیگر فرمرده و آبهای لجن و لجن و باغ خانه شغال خانه
که شیرین ترین اسباب این فن است استعانت میجویند و لا همه این مقدمات محبت
شوهر میخواهند بلی عشق از این بسیار کرده است و کند خرها نار کرده است و کند

تنفر

تنفر از این معنی میشد که اینها همه فسانه است و نه اشاره اند که فنون هیچ کاری نباید بجهة
محبت بالطرفین و بکر باید نمود لا یسمن و لا یغنی من جوع گفتار شیرین در کار است نرگس گفتار
رفتار نمکین خوب باید نه پارچه مرغوب که چوب برای او خوش نیست زیرا برای محبت او خوش
پوست بجان را سرمایه مهر و محبت نتوان ساخت که محبت از حسن خلق خیزد در زشتی و زیبائی
مایه محبت نشود حرف محبت سلوک و نکوست در رفتار و حسن گفتار است از صد جرعه بخرد
حسن است زیبائی که ممزوج بنا سازی باشد لا محاله زشت رو از او بهتر خواهد بود با پست
عذر خطا خواستن پس از شیخ و صالح دعا خواستن از مار رنگین برو زیبا تر در میان حیوانات
نیست بجهة زهری که در باطن دارد و انسان از او گریزانست دلربائی و مهربانی مطلوبست
نه ریش و رعنائی دلربائی نه همین است که عاشق نکشد خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش
حور بهشت با اخلاق زشت از دیو بدتر است و دیو با کار با اخلاق خوب مرغوب است
گر خانه آباد و همخوابه درست خدا را رحمت نظر بروی اوست پس عمده سبب محبت سلوک
و رفتار خوب و گفتار شیرین و کردار نمکین است در مذهب نیک اخلاق و خوشی سلوک
باید کوشید بنوعی که مرد همه وقت راضی و خوشدل باشد نه آنکه بزخم زبان و کنایات

سخت تر از تیر و سنان هر ساعت زخمی بر جگر مرد بیچاره زنند که هیچ داروی التیام برای زخم
زبان نیست زن خوش منش خواه نیکو و بد روی گر زرد چه باشد نکو چنانچه مراقبت در احوال
مشفقانه این عبد ولیلی فرمایند و این آداب را بکار زنند امیدوار است که در دنیا مادام حیات همیشه
عزیز و محترم باشند و محتاج به دعای جن و دوای عطار و کس کشا و غیره هرگز نشوند شک نیست که در آخرت
آمرزیده و رستگار خواهند بود حافظ وظیفه تو دعا کردن است و بس در بند آن مباش
که نشنید یا شنید مقاله ثانی در سلوک و رفتار زن است این مطلب محقق است که محبت
در قلب طرفین باید کامل باشد و این امر را قیاس باید بر امور شوان کرد کسی که محبت کسی را داشته
باشد هیچگونه خلاف محبت دیده البته ترک محبت میکند و از ترک او نفع اگر نکند نقصان هم
نخواهد دید بعد از فرقت که عاشق و معشوق یکساعت همدیگر را با هزار مانع می‌بینند این یکساعت
هجران نوعی گرد که مایه رنجش نشود و تحمل یکروز و یکساعت ممکن آیا چگونه میشود مادام حیات تحمل سوء
سلوک نمود در حالت معاشرت همه عیوبات ظاهر میشود و سبب تنفر قلب مرد میشود پس زن را
لازم است به نوعی سلوک کند که هرگز کدورت در میان نیاید و با زبان گریه بدشکلی و
شاید پیدا میشوند که دیگران را از دیدن آنها نفرت حاصل میشود لیکن در نزد شوهر محبوب و مرغوب

شده اند بطوریکه رشک آنها میبرند و در مقام خوشی و صحبت با هم میگویند که فلان کس چه قدر
بد سلیقه است یا میگویند خوش با بخش و از زاجها میگویند چه خوب باغی صیغه عقدش
خوانده شده است که با این صورت زشت شوهرش به الیش میمیرد و اما از این نکته غافلند
که حسن سلوک و رفتار خوب چنان حرکت کرده که هر عیب او در نظر مرد بهتر از هزار حسن بوده
و هرگز عیب او در نظر مرد نیامده و اغلب اوقات اتفاق افتاده که بسیاری از صاحبان حسن
و عقل و کمال از شدت بدرفتاری و بدسلوکی در نظر مرد از مار زننده و عقرب گزنده بدتر بوده اند
و بیچاره ها همیشه اوقات شکایت از بخت خود داشته اند و بجهه رفع کدورت و تحصیل محبت
از دنبال این ملا و عقب آن یهودی و فلان و جیران میشوند سبحان الله سالها دل طلب جام جم
از ما میکرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد عزیز من خاتم محبت در دست
خود شما نهاده است و سبب عدم محبت بدرفتاری و بدسلوکی خود شما گشته تغییر سوء
سلوک و بد زبانی نمایید تا خانم عزیز واجب الاحترام و یار جانی و دوست روحانی باشید نه خود را
اذیت کنید و نه مرد فلک زده را از بدسلوکی از خانه و زندگی آواره و دربدر نمایید که لابد
سفر با روطن ترجیح دهد و اگر روزی هزار گونه سختی ببیند یاد بازگشت وطن ننماید و شعر

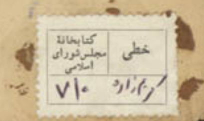
و شعر مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام را سبب نجات آسوده گی خود دانند چنانکه میفرماید
شعر سفر یک قطعه از نیران بود حب الوطن ایمان دلی صد ره سفر خوشتر ز سختی در وطن
دیدن و به علاوه لاعلاج شده از عقب این و آن میشود از خانه و سلوک بد خبر آنکه وجود جهان
را میکند روز و هم عمر مرد بیچاره به تلخی بسر میآید حاصلی نکند از هر کس از آحاد و افراد
بنی نوع انسان طالب آسودگی و استراحت و جه خوشی است اگر زن خوب روی
که بصفت معقولیت و حسن سلوک معروف شده انیس و مونس کس دید نعم المطلوب
و الا زن بد روی خوش رفتار و سلوک که با همه عوالم مرد سازگار باشد معلوم است هزار
مرتبه بر خوبروی بدزبان شرف دارد چنانکه شاعر میگوید همای بر همه مرغان از آن
شرف دارد که استخوان خورد و مردمان نیازارد و حکمه آنکه اغلبی از زشت رویان
محبوبه واقع میشوند جز این نیست که زشتی او را با کمالات و بی سختی خلق معالجه مینماید
و این نکته سبب که از دیگری مینمی محبت مرد میشود چنانکه خواجه میگوید که عشق من آنجا چه
نه خوبی او است نه بر قد و بالای دلجوی او است اما حرف بیچاره استغنای طبع در
تحمل بینده و حسن ولارائی خود خاطر جمع است چنان میدانند آنچه میکنند خوب است

غرور حسن و معشوقیت غالب میشود و اختیار سلوک از دست میدهد و بگفتار خام بیهوده گویان و
دستور العملهای مادر و خواهر و خاله و عمه و رفیق و دوست و امثال آنها که همه را ناصح مشفق و دوست
شفیق و غمخوار خویش پندارد و رضای خاطر شوهر را از دست میدهند و فریب این شعر را
که را او میخوانند میخورد که طریق عشق بر معشوق نازست که عاشق از ره گستاخی نیاز است
فقیر بیچاره که دور از مرحله است وقتی خبردار میشود که فاتحه را باخته دباً آن حسن و جمال از نظر او
افتاده است و با آه و درد و بدبختی قرین عزیز من فریب حسن و جمال را مخور و با صدری و کتاب
آباء و اجداد غره مشو و تقلید رای مادر و خواهر و دیگران را مکن خود تو در این مسائل مجتهد باش
و رضای خاطر مرد را از دست مده و سلوک و رفتار را پیشه در راه خود ساز و در هر حال مطیع امر
و نهی مرد باش و از خود بگذر تا خیر دنیا و آخرت را دریابی ما تمام بر کشیدیم اختیار خویش را
اختیار آنست که قسمت میکند درویش را من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه
از سخنم پند گیر خواه ملال خلاصه کلام زن باید در اطاعت مرد باشد و در هیچ امری اظهار
چون و چرا نکند و آنچه مرد بگوید اطاعت کند فرمان برداری مرد را بطوری بر خود لازم
و واجب داند که اگر بگوید خود را در آتش بیفکند آتش را گلستان داند و چون بلغ




دلبستان شمارد و چه قدر و تخلف مرد را ثمره از اوامر و نواهی یزدان داند تعداد نفس کشیدنی
خواطر شوهر را از خود ملول نکند که یکدم خلاف تأثیرش با یک سال در باطن مرد باقیست و به تاریخ
و مرور دهور براحت کدورت کم شود   یا مکن با پیلبانان دوستی   یا بنا کن خانه در خورد پیل
یا بکش بر چهره نیل عاشقی   یا فرو کن جامه تقوی به نیل   همین قدر که زن از خود صاحب رای علیحده
باشد و ترک رضای خود را نکند و یکدل و یکجهت خود را نکشد در اطاعت و رضاجوئی خاطر شوهر
دیگر توقع دوستی نداشته باشد   کسی برگرفت از جهان کام دل   که یکدل بود با وی آرام دل
خدایا دوات متعدد نیست آگاه است که این کلمات را به وفق خیالات و اغراض نفسانی محض
برشته تحریر برای آن نکشیده‌ام که شاید است الله خواتین معظمه مواعظ و نصایح مروت را استماع
فرمایند و به آنچه عبارت شد عمل نمایند تا مقصود و منظور را حاصل کنند همین قدر که هم از وش
جوش نکنی دعاقبت شد حقیر فقیر سراپا تقصیر راقم حروف را در مراتع خاص به جای خیر
یاد فرمایند   باب چهارم   در حفظ زبانست که مستلزم بعیت وقوع پیوسته در جمیع
اخبار و آثار و احادیث وارد است بلکه مشهور خاور کتب حکما و اوباسطور است
که زخم زبان بدتر از زخم سنان است   آنچه زخم زبان کند با مرد   زخم شمشیر جانستان






نکند   بد زبانی را اثریست عجیب و زخمش در جگر بدتر از زخم شمشیر چنانکه در حدیث هم
وارد است جراحات اللسان اصعب من جراحات السنان و بد زبانی را مخصوصاً
اغلبی از خواتین معظمه پیشنهاد خواطر خود ساخته اند و تحصیل آن را از اجزای تشخص و اصالت
میدانند بلکه زنانیکه متصف باین صفت ردیه نمیشوند در مقام طعن و توبیخ بر میآیند و نسبت
بی عرضگی و بی قابلیتی بدو میدهند بیچاره که مادری را دیدم به دخترش ضرب میزد که حاشا بالله
بیاید مرا که کشتی کاشکی خدا ترا بکشد بی عرضه کلاه زبان نداری قربان که فلان خانم
بروی که روزی هزار مرتبه که سگ بلیش شوهرش میمالد خدایا اگر اولاد باید دم
میدهی اولاد با قابلیت بده و الا مثل این بی‌سند لاخانم که من داده‌ای بهتر است که مرا
توی یا اگر هم سرشکسته و ضایع کرده است اما بیچاره گویا هرگز مضمون این شعر را استماع
نکرده بود که   گفتار تلخ از لب شیرین نه در خور است   خوش کن عبارتی که زهر خیر است
زن باید سخنش نمکین گفتارش شیرین باشد چرا که   بشیرین زبانی توان برد گوی
که پیوسته تلخی کشد تند خوی   بد زبانی متعدده بوضوح پیوسته است که زخم زبان التیام
پذیر نیست و ما دام العمر اثر آن باقی خواهد بود یعنی در وجود مردانیکه صاحب غیرت

ولتعصب باشند نه حمقا که هزار ناملایم می‌بینند و می‌شنوند بهمین عذر دیده را ندیده و شنیده را
نشنیده می‌انگارند که خوب همین است میان جنگشان حلوا قسمت میکنند دعوای
زن و شوهر است نقلی نیست حکایتی از معاصرین خود شنیده‌ام که ذکر آن در این مقام
خالی از مناسبت نیست شخصی با زن خود که بدزبانی معروف بود روزی آغاز حرفهای
سخت گفتن نمود در اثنای صحبت برحسب عادت و طبیعت تا کار از دشنام گذشت
و سندان کشید چوب نیمه سوزی را برداشته بر فرق شوهر نواخت لغز چوب
سر او شکافته خون از سر و صورتش جاری شد بنوعیکه حالت بی‌اعتدالی او و حال
بود ناچار بمفاد الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین فرار بر قرار اختیار کرده سراسیمه
از در بخانه خود را میان کوچه رسانید در آن بین یکی از دوستان با حالت پریشان
با دستۀ از ریش که کنده بود باو رسید بدون اینکه از خون جبهه و رخسار و حالت
رفیق خود استفساری نماید شکایت از سلوک بدزبانی زن خود را بطریق تظلم و دلشکایت بیان
نمود که گواه عاشق صادق در آستین باشد اینک ریشم را کنده و از خانه‌ام بیرون
کرده است چاره بدرودم لغز با که حالت کار ما از شوخی گذشته با فضاح و رسوائی منجر

این شخص

آن شخص که این تقریرات را از رفیق خود شنید فوراً در مقام استفسار و تشکر برآمده با گوشۀ
دستار خون از سر و رخسار خویش پاک مینمود و میگفت الحمد لله رب العالمین که من با حالی
طوری حرکت کرده‌ام که ریشم را بدست زنم نداده‌ام بی‌خانم میان جنگشان نمی‌دهند
توپ بسته تفنگ چوب بسته و سنگ انداختن دیگر بعد از جنگشان دعوا از روت چنین زن
نمیتوان گرفت و توقع درستی و محبت باید نمود که آنچه گفته شد در لوح دل ثبت و از علاج دور
گردید   طناب جهان پاره کن که گر روزی   تو ی گردد باشد هم توانی بست
همچنانکه یکی از نجبای اعظام که دماغش از سودا خالی نبود بخاطر دارم با دختری از نجیبان خویش
طریق مواصلت و محبت بیچاره بواسطه سوء خلق که از اثر سودا قهراً براو عارض بود در بعضی موارد
خودداری نمیتوانست کرد با اندک حرکتی یا فلان حرفی متغیر میشد متعلقه او هم بسبب گرمی
قوم و قبیله که داشت بوئیه حرم و احتیاط فرو گذاشت در مقابل سخنان درشت که بجا بایست
نمود میگفت بغتةً رشته محبت از طرفین بنوعی گسیخته که کار به نزاع و زد و خورد انجامید
استعانت باقربای خود برد از آنجا که اعلی اهالی اقربا شهرش مردمانی بشدند و فاطلب هیکله همه
بمعاودت و استمداد برخواسته پس از قیل و قال و نزاع و جدال که کار از صلح منفق

انجامید مطالبه صداق با عرض و داد حاکم و جهتان نمودند و بحث و سختی مبلغ خطیری که وجه
صداق بود دریافت کردند و کلی از آن وجه بمعارف محصلین و دیه یک حاکم و مخارج شام و نهار
اقوام و عشایر صرف شد و آن حرکت سبب هیجان سودای دماغ شوهر گردید قریب سی سال
متجاوز جلای وطن اختیار نمود تا بقیه وجه باتمام رسید الحاصل که آنهمه کشش و کوشش
میکردند و خود را دوست صدیق و غمخوار و دلسوز قلمداد میدادند و دامن زن آتش
هنگامه بودند چون دانستند که از بقیة السیف صداق چیزی بجا نمانده غیر از گلیم پاره
از او دوری نمودند بلکه اعراض از خویش کردند کار آن بیچاره باضطرار انجامید از رطب
و یابس هر چه ترا اندوخته‌ها برای سد جوع تهیه باید تا بنوع عمر عزیز را از اول اسباب
جوانی با انحالت بپیری رسانید تا رشته حیاتش بمقراض اجل قطع و بجوار رحمت حق
واصل گردید پس زن باید ابداً حرف تلخ نگوید و اسبه بعد از نقصد خدا الخبر شوهر را حدی
نداشته باشد اگر تغییری در حالت مرد احساس نماید خواه بیجا تا تواند بگفتار نرم
و ملایم او را از آن تغیر تسکین داده استمالت و دلجوئی نماید که گفته‌اند گفتار نرم
چون آب است بر آتش و هر چند گناهی کرده باشد تا مرد متغیر است قبول تقصیر باید
کرد

و اسناد گناه بخود دهد و مستدعی عفو و اغماض گردد و در مقام عذرخواهی برآید با کمال عجز
و الحاح تملق و چاپلوسی کند بطوریکه مرد را خجل کند و اگر آن ساعت خجل نشود بعد لابد
خجل خواهد شد و باعث ازدیاد محبت میشود یک کلمه بد کردم غلط کردم بهتر است تا آنکه
در مقابل صفرای او گردن و دست مشرق و مغرب بزبان و سخنان زشت گفتن
و شنیدن نیک میشد که حاصل کدورت اهانت که دقیقه قبول تقصیر برای خود کردن
و بیان مضمون در مقام عجز برآمدن که   گر قصد جفا داری اینک من و اینک سر
در راه وفاداری جان در قدمت ریزم هیچ نقصی برای خانم حاصل نخواهد شد قدر
و قیمت خانم محبت مرد است اگرچه بالمثل زن پادشاه باشد و مرد گدای نون تاب
هرچه در این مقام فروتنی نماید بهتر است زیرا که اینان تن ضعیف و دل خسته متحیرند اگر زنان
این عصر از احوالات ویکتوریه اعظم که پادشاه تمام مملکت انگلستان و هندوستان است
مطلع باشند و تفصیل محبت و مهربانی او را نسبت بشوهرش که در خدمات او منصب
هر چه داشت و شاید سایر صاحب منصبان نظامی آن دولت طریق خدمت می‌سپرد
آگاه باشند علم فرخنده و محبت را از دست نخواهند داد و فرضاً اگر مرد رفع تغیرش میان

و بایل شود به بهانه زن باید از مجلس برخیزد و تغییر آن مجلس بدهد اما نه بطور رنجش و قهر
و طرح که اینهم سبب کدورت و رنجش خواهد بود و پس از آنکه از آن مجلس خارج شد
بعد از دقیقه که فاصله زیاد بهم نرساند فورا مراجعت نماید بدلربائی و بهر قسم که ممکن باشد
رفع تغیر مرد را کرده و آتش خشم او را فرونشاند و کلامی که بوی رنجش از آن بیاید
هرگز نیارد این مقام مقام بزرگیست مر زنان را و همه کس تحمل نتواند کرد و حوصله
استخوان باید که صد من بار بردارد و مردان مرد از عهده این امر بر نیامده و مالک زبان
خود نگشته اند چگونه زنان ضعیف القلب و خفیف العقل میتوانند متحمل شوند اما در صورتیکه
کسی طالب محبت و دوستی باشد و نخواهد رشته الفت قطع شود باید صبر را دلیل و رهنمای
خود سازد و در جمیع موارد صبر نماید که گفته اند صبر تلخ است لیکن میوه شیرین دارد و خداوند
صابران را دوست میدارد و بزودی فایده آنها را بصابران عاید خواهد ساخت چنانکه
در کلام مجید میفرماید ان الله مع الصابرین پس تلخی صبر و تحمل را چشیدن و زبان خود را
به تیغ تیز قطع کردن بهتر است تا سر داده بر زدن که بعد پشیمان شود و در حال تغیر
زمام مالک و تمالک از دست میرود و آنچنان زشت بیان میآید که هیچ روز نـ

رفو نتوان کرد و اگر فرضا اصلاحی بظاهر شود گرهی در میان میماند چون رشته گسیخته
نتوان بست اگر گرهی در آن میان هست آن محبت که مطلوبست از دست رفته باید
خیال کند که مرد فلان حرف را گفت من چرا نگویم اگر در روی خود نیاوردم نقص در شان
من حاصل میشود این تصورات محض جهل و نادانیست و بمراحل از مقصود دور است و
در حرفی بسرا نبندد که بانگ زن از دری برآید ببندد تهی پای رفتن به از
کفش تنگ بلای سفر به که در خانه جنگ عزیز من دیگر چگونه محبت باقی میماند که زن
رو بروی مرد نزاع و جدال و یکی بدو نماید این خصومت است نه دوستی بالفرض که بعد از آن
صلح هم واقع شود نفعی ندارد زیرا که دشمن هم با دشمن هم با دشمن گاهی صلح است
و گاهی جنگ زن تا بتواند الفاظ رکیک نگوید و سخن ناملایم بر زبان نیارد اگرچه بعنوان
شوخی هم باشد مزاح لطیف سرور انگیز مناسب است نه الفاظ زشت کنایه دار اگرچه شوهر را
شوخی بگذارد و هم چنین باید هیچ وقت در نزد شوهر اظهار ملالت نکند در کلام از مرد شکایت
نکند در صورتیکه میداند برای مرد پریشانی و تنگدستی هست خواهش مال ابتداع ننماید
وا فسوس زنانی که شوهر ایشان با حالت تنگی هست هرگز نخواهند زیرا که حالت

و ثروت بسیار مرد میشناسد و کر لیست هر کس که باید بدهد خواهد داد هر کس را بقدر قسمت
و نصیبی که در روز ازل برای او مقدر شده است زیاد تر نخواهد بود پس لازم است
که در هر حال صابر و شاکر باشد و مرد بیچاره را از زبان گفتار بیجا صدای اذیت نکند که لب باشد که مرد
بیچاره خود را در ورطه هلاکت بیندازد و همچنین پیغام مطلقا با شوهر خود نماید که از حرف
سخن خیزد و شکایت و رنجها ابداً از خارج نکند اگرچه برادر و خواهر خود بوده باشد که احتمال میرود
بطور دیگر آن حرف به او برسد و دل سردی حاصل شود گفتمش اینقدر آزار دل
زار مکن گفت اگر یار منی شکوه آزار مکن گفتم از درد دل خویش بجانم چکنم
گفت تا جان تو رفت درد دل اظهار مکن و با کسان مرد بطور خوب حرکت باید و بکلید مرا
بزبان از خود نرنجاند و به آنها از شوهر هیچوقت نگوید و در مقام بغض و عداوت با یکیها
با آنها نباشد که سبب عمده رنجش و بیمهری مرد از زن همین فقرات است اللهم فهمیه
باب ششم در گله گذاریست زن باید از مرد هرگز گله نکند هرچند صدمه از زبان ملایم ششم
برچند گله نیاورد اصل گله خنک است هرچند گله محبت و گرمی در میان باشد
گله باعث کدورت میشود زن و شوهر را با هم چه گله ها شد درست نباید جهت در گله باشد

گله از پیره زنها جهت که از سوء رفتار عروس شان گله کنند و یا زن و شوهر را که از هم توقع باشد
عیب ندارد و اگر توقعی دارند بسیار بیجا و بد است باب چهارم در صوت است زن باید
صدایش را بلند نکند بطوریکه شبیه صدای خر باشد شکر خداوند عالم که در قرآن میفرماید
ان انکر الاصوات لصوت الحمیر بلندی را حس خود بداند گوش تعریف نشنیده
و نه زیاد و باجی رضیه ندیده که گویند ماشاءالله خانم شیرین تر صدا میکند و یا در وقت تکلم آتش
از دهانش بیرون بیاید اگر در مقام انصاف قباحت همین تعریف را بفهمد کافیست باب پنجم
در گفتار است زن باید هرگز پیشی در کلام نکند کلمات زشت و رکیک نگوید و در مقام معانقه
و مفاخرت نباید در وقت تکلم بهلوانی بخاطرش رسد که بدنش را گاهی بمغرب و گاهی بمشرق
بیندازد و گاهی برکمر گیرد و گاهی با شعف آشنا باشد با این اگر مرد بیچاره ملکزده در پهلویش نشسته
باشد سر و صورت اش خورد خواهد شد چنانچه اغلبی هست که در وقت حرف زدن و صحبت کردن
بطوری از خود غافل و بی اختیار شوند که هیچ متوجه حالت خویش نشده دهن کف کرده
چشمها از حدقه بیرون آمده با دستها متصل گز و بیم گز مینمایند با الفاظ ناخوش از این زانو
بآن زانو می غلطند گرد بر آسمان هشتم بلند مینمایند و قباحت کمال انبساط و شعف را از حرکت

خود وا رانند عزیز من اطوار پسندیده بهتر رجحان با این رفتار و گفتار و در زن باید تکلم کردنش از روی
ملومیت باشد با کمال ملاحت با آواز ضعیف نازک که گویا تازه از بستر ناخوشی برخاسته بنازد و تبسم
سرانگشت حرکت بدهد این طرف آن طرف نگاه کند چشم خود را اندراند خیره خیره نگاه کند با آب
و شیرین نمکین سخنان محبت آمیز و کلمات شوق انگیز بگوید باید حرکات او در تکلم چنان باشد
که بجان حرکت و تکلم دلبری و دلربائی و طنازی بکند که همه گوش و چشم سوی او باشد و اگر تماشا
حاضر است بشنیده همه شوق تکلم او نمایند و مرد از جان و دل طالب کلام و گفتار شیرین شود
و اگر بیننده از غم و اندوه داشته باشد بکلمات آبدار زن رفع ملالتش شود و رنگ خشم
از رویش برخیزد و این مرحله تحریری و تقریری حیث باید خود زن متتبع باشد از روی نازک خطی
نماید و خود را باین آداب که عرض شد متصف سازد و بسبب همین حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله
بعایشه با وجودیکه از خبث باطن او ضمیر منیرش آگاه بود و بواسطه همین حالتها بود که عرض شد
از جمیع ازواج مطهره جهت امتیاز بهم رسانده بود که مکرر جناب ختمی مآب صلعم میفرمودند کلمینی یا حمیرا
اشغلینی یا حمیرا پس زن بعد از شنیدن این نصایح مشفقانه بگوید خلقت این اطوارات
من کج خلقم سودا در مزاج من غلبه دارد چگونه بدزبانم صدایم کلفت است من خودم را تغییر نمیدهم

بدارم هر کس با این حالت خشم را دارد و نگاه بدارد و خشم نداند و نداشته باشد علی الفور تن
تا میرزا تقی جواب ایشت که این مقوله تصورات همه از حماقت و بیعقلی است جمیع کار
انسان همه کسبی است خلقی نیست همین که جهد مرکب شدی و ساعی لنگر گردی
به عیب خود ملتفت خواهی شد و همین قدر که قباحت کار را دانستی یقین ترک خواهی کرد
و تلخی بشیرینی مبدل شود و مس را مردم طلا مینمایند کیمیای سلوک را تعلیم میکنیم هر که میل
دارد مس وجود خود را طلای خالص کند لاالقیم بنصایح و مواعظ این کتاب عمل نماید
و بنده مؤلف را بدعای خیر یاد کند **مقاله دوم** در بیان لازمات زن است
و آن مشتمل است بر ده باب **باب اول** زن باید قهر نکند هر چند صدمات تحمل نماید
که قهر نفس عداوت میآورد و هرگز رو ترش نکند و گره بر ابرو نزند بزندان قاضی گرفتار
که در خانه مثل برابرو گره لازم است زن را که همیشه بشاش و خندان باشد گشاده روئی
حرف بزند و در وقت تکلم متبسم باشد هرگز ملول و دل تنگ ننشیند خود را شبیه بیوه زنهای
ماتم زده که گاهی دست در زیر بغل دارند و گاهی گره در ابرو با روی ترش که بدتر از سگ
هفت ساله یا زهر هلاهل است همه اش آه و ناله چنانچه که گویا عزیزش مرده

یا کشتی او غرق شده یا از صبح تا شام حمالی کرده نان از برای تو بیچاره تحصیل کرده است
چه خبر است اگر در حسن و جمال ماه تابان باشد و زن همه سرآمد دوران با این حالت
خوب نیست بلکه آب حیات از دست او شوران گردد و صاحب این حالت را از مردم ترقی
پرستی است و چه تمتع از او خواهد گرفت مرد هلاک شده مقدر مرتاهم از صبح الی الشام زحمت
بکشد و هزار خفت می بیند هزار حق و ناحق میکند محض اینکه شب که بخانه اش میرود آسوده
باشد که لامحاله رفع زحمتهای روز بشود و اگر هنوز داخل خانه نشده بنای قهر و دعوا باشد
وای باحوال مرد زنهار از شر این بد زنهار ربنا وقنا عذاب النار **باب دوم**
در رفتار زنان است باید زن شد راه نرود و گردن را کج نکند که فوراً برآید و رفتارش
نرم باشد قدم آهسته بردارد و بطوری حرکت کند که در همان حرکت کمال رعنائی
و زیبائی را داشته باشد نه مثل زنان بدکاره کون بجنباند باید رفتار رنگین مستانه
دلبرانه قشنگ نماید آن کیست که از رفتارش جان و تن از ما میبرد وقت راه
رفتن دستها را از باد حرکت ندهد و مثل خوک جنگی هم پهلو بجنباند بسیار کم حرکت
بدهد جنبانیدن کون هم بسیار بد است همه که لازم نیست در حرکتش خود او ملایم خواهد جنبید

حرکات خفیف و سبک در راه رفتن کار شاهدان بازاری است که هیچ بهره از لطف ندارند
هیچ رخنی بعالم دلربائی ندارد و طنازی در حرکت لازم است دلبران نیست که مرد از بسیاری دود
بنده طلعت آن باشد که آنرا دارد **باب سیم** در آداب حرکت در مجلس است زن باید
در مجلس آب دهن نیندازد و در دماغ پاک انگشت ابداً بدماغ نبرد که بسیار بد حرکتی است
باعث نفرت شوهر میشود و ملتفت دماغ و چشم باشد که مبادا در گوشه چشم جمع شود و آب
بینی در گوشهای دماغ خشکیده نشود و بیرون نیاید و دستمال کوچکی همیشه در دست داشته
باشد که چشم و دماغ را گاهی پاک کند که قلب را نفرت حاصل نشود بسیار وقت میشود که خود زن
ملتفت نیست مثل زنهای پیر و بیوه که در گوشهای چشم بار ارس قی جمع دارد یکطرف در
لب آب دهان سرازیر و آب بینی بسم را و مخلوط گشته کثافت کاری مطلوط شده است
باید وقت سرفه و عطسه کردن دستمال را جلو بگیرد که آب دهان بیرون نیفتد بجلو بس
اگر زود کسی نشسته باشد که آب دهن بروی آن بیچاره میرسد گناهی نکرده است که آخ
و تف خانم را بجای گلاب استعمال نماید معلوم است که در دل چه خواهد گفت و چه قدر
نفرت از این حرکت حاصل میشود خصوصاً وقت تکلم باید بسیار رعایت این حال نماید

**باب چهارم** در آداب غذا خوردن است زن باید در سر سفره با روی گشاده و طرز خوش
نشیند و چهارزانو باشد از بد و خوب هرچه باشد بروی گشاده خورد و در سر سفره حرف نزند
لقمه را کوچک بردارد با سر انگشت بگیرد نه با انگشت غذا بخورد لقمه بزرگ در دهن نگذارد و
و تند تند نجاید که نصف لقمه از دهن او بیرون بریزد و از پری دهن نتواند نفس بکشد و از بینی
بیرون بیاید کم کم و نرم نرم لقمه را بخورد نه بطوری که صدای دهنش بگوش یک سال برود و بیا
قشنگ لقمه بردارد و از غذاهای بدبو و نفاخ بلکه هر غذائی را که مرد از خوردن آن اکراه دارد
اجتناب نماید و متصل آروغ نزند که وقتی باخبر میشود آروغ ها لا و بامن متصل شده اند
و کسی فرق نمیکند که بوی شراب یا کلم است یا گوز شکم در سر سفره بد خلقی و نزاع را کنار
بگذارد و فرضا اگر غذا بد شده باشد و در آن ساعت که شوهران هر باره بحث اگر برای بعد از این است
بعد از انجام مجلس میتوان تغییر داد و در سر سفره کاسه را بکوزه و کوزه را بکاسه نزند
و گاهی در ایراد نشکند و گاهی نان را زمین نیندازد و گاهی سفره را پاره نکند کفیر را نکشید
دوده را نخراهید ملا را نخوانیه چوب باو نزند فراشش حاضر نکنند و گاهی بچه ها را نکوید
که درست چیز نخورید در این وقت یقین لقمه در دهن مرد بیچاره میماند و برای حفظ و خلاصی

خود آیت الکرسی میخواند و هر روز و هر شب از غذا مرگ میخواهد و آرزو میکند که کاش از گرسنگی میمرد
و با این حال در سر سفره نه نشیند و نان جو در گوشه و کنار تنها بخورد و دوست با من غذا بخورد
حرامت و نان انگشت پیچ سر سفره را بهم درکشد چرا عزیز من لقمه نان را بخشید
روزی چون مانده بهشت با تو بسر نخوردی و در هر لقمه شکر نعمه آلهی را بجا نیاوری بخنده روی
و شگفتگی با مرد به نشین و بخور و برخیز که شکر نعمت نعمت افزون کند کم لقمه از کفت بیرون
کند بدترین اخلاق اینست که زن در سر سفره بد خلقی کند این صفت در هر کس باشد
بد است اختصاص ندارد و چون در سلوک زنها نوشته میشود خطاب به آنها نمود و الا در این
فقره زن و مرد حکم واحد دارد و غذائی که با این حالت خورده شود از زهر قاتل بدتر است
زیرا که اهل مجلس و حاضرین سر سفره در مرارت و خود در عذاب طبخ در شرار حال تا که این
نوع غذا مقوی روح باشد و گوارا باشد بلکه از زهر و درد بدتر است **باب پنجم** در آداب
صبح است زن باید صبح زود از خواب برخیزد هیچوقت نگذارد که مرد زودتر از او بیدار
شود و بعد از نماز اگر سواد دارد تلاوت قرآن بکند و تعقیب مختصری بخواند نه آنکه
زیاد طول بدهد و به تاملی دو رنگ سر را شانه کرده و سرمه و سرمه کشیده تغییر لباس کرده

کمال بصورت ترتیب با روی گشاده و خندان چون کبک خرامان و ماه تابان نزد مرد آمده
نه آنکه صبح از خواب برخاسته با چشم پر قی سیاه سرمه در چشم را گرفته کثافت سرباب
او را نجس کرده چرک دندان را فرو گرفته بخار دهن بکفر سنگ راه میرود با لباس کثیف
رختخواب یکطرف افتاده اطاق بهم ریخته چاروب نشده زانو بزانوی شوهر نشیند
و خمیازه های پیاپی با کثافت منظر کسالت خواب فرط افراط قلیان بکشد شوهر بیچاره هم
و بیچاره باید صبح روشن شب تار رش شود همه اینها را متحمل گشته و مشغول استخاره و استغفار
میشود و در دل بسیار لعنت بر آن صورت و سیرت میکند و تعجب این المفر گویان
راه بیرون شدن و خلاصی از آن مهلکه را که در واقع عالم برزخ همین است جویان میشود خانم
تصور میکند که مرد را احیا کرده چه خوب کرده که ساعتی از شوهرش جدا نگشته و متوقع میشود
که امروز چه شد که شوهرم مرا نبوسید و نبوئید مبارک الله خانم درست میگوئی جای دارد
مرد با آن حالت کثافت کاری گرشنه لب را عوض نبات و شیرینی با زبان برای تیمن
و تبرک ببوسد و از پیش تو ساعتی جدا نشود و شکر یک چرک و کثافت ترا با زبان پاک کند
سهل است باید با کمال عجز و انکسار در خدمت شما کمر گره بر حرمت بندد نماید و التماس کند

اگر خلاف احترامی بشود هیهات هیهات که نفهمید تیشه بپای خود زده است اما با این حالت بدون
تقیه با بانگ بلند میگویم که یقین بدانند مردهای ما تا دنیا میشود که خشم با شکل و چادری ملاباجی
و ملا اسمعیل یهودی جوان کار را ابدا نخواهد گرفت **باب ششم** در آداب از خواب بیدار شدن است
زن را لازم است که قبل از مرد از خواب برخیزد و هرگز روی خود را اول صبح نشان مرد ندهد
و منزل دیگر برود خود را آراسته و پیراسته کند و اگر احیانا مردش از او از خواب برخاست
آنهم فورا برخیزد و روی خود را نشان ندهد تعجیل از آن اطاق بیرون رود و خیال نکند
چه ضرر دارد این طورها هم باشد حکایتی است و هرکس میگوید اگر کسی را بخواهد
در بند این شغلها نخواهد بود این غلط محض است خواه یقین با کسی از شکم مادر نیاورده است عالم
دوستی و محبت کسبی است که از اسباب ظاهری سبب آن ممکن شده است پس
مایه عدم محبت و دلسردی است سبب نفرت میشود باید از خود دور کند و مرد را اشتیاقی
نماید هر صبح لامحاله دهن خود را مسواک زند مگوید دندان بلورین چون مروارید پاک است
و بوی دهن زن از بوی گل خوشتر است صحیح سفر نماید اما میشود حرارت در مزاج
مبارک خانم بهم رسیده باشد و مرد بیچاره هم نکند بری پاک نماید نخواهد دهن مبارک را

ببوسد وقتی سر پیش می‌برد روی دهن آنچنان بتأنّی بکند که اگر هر زن رغبت داشته باشد راضی می‌شود
ملاحظه این را بکند که فلان زن و بنش بکند در شهر سرش هر صبح شب بعد از صبح
اورا می‌بوسد و بمکد و منظور از این تحریر و عرایض پاکیزگیست نه بت و مکابره انسان در پی محله
هست لازم است روی بد شود و چهار تی نیست اما محالست خانم باید بنشستن خجلا
باشد که تحمل روی آن را اسکال بکند اما که باید بطوری باشد که مرد بشوق و ذوق تمام بدون
اکراه مثل خوشبو بوید و ببوسد و هرچه زیادتر ببوید ذوقش افزون‌تر شود و بیشش یاد کرده
رشوق کند که مکرر ببوسد اگر زنان طالب محبت باشند باید مراقب جمیع اعضا و جوارح خود
باشند که از هر خباثت کمال نظافت و لطافت را بهم رسانده باشند و الا کثافتشان باعث
نفرت مرد گردد چنانچه امثلی که فطرتاً کثافت باشند هر وقت اظهار کراهتی از مرد
میکنند میگویند تو مرا نمیخواهی اگر میخواستی بوی پیاز از دهن خوب رو خوب‌تر آید که ...
بگو گذاری بمزه عذر بوی دهن را میخواهد که در واقع عذر بدتر از گناه همین است مرد بیچاره هم لابد است
تحمل کند چی می‌بگوید این جور زنان را تعلیم و تعلّم لازم است شروط را اگر گوشش شنوا داشته
باشند اما برای آنکه چند از زن را مبتلا به بوی دهن کرده باشد به بوی بد و کراهت منظور نشستن

صورت

صورت چه را باید خود را شیر پیاز و مهی است هر کس از خواب برمیخیزد و لابد تغییر را پیدا شده
و لعاوت در بوی دهن او بهم میرسد اعم از این زن باشد یا مرد تفاوتی ندارد و به یک شستن
مسواک و پاشیدن آب اسوالیش کردن رفع همه میشود خودداری و تنبلی کردن از نظافت
و همین حماقت است هیچ عذری برای اینمعنی نتوان قرار داد مگر جهلی و خریت و نفهمی که شعار
شعور نداشته باشد توقع مجرب بودن نباید داشته باشد بکار خود برود سر خویش گیرد کناری نشیند

باب ششم در آداب نشستن و برخاستن است زن باید در وقت نشستن کمر به
خود را از زمین نه بردارد که گرد بر آسمان بلند شود و جا را نازک نکند و زیاد از یک مرتبه نشیند
و به دو زانو نشیند اگر خسته شود برخیزد و گردشی بکند باید باز نشیند یا در اطاق دیگر رفته
دراز بکشد رفع کسالت از خود بکند مراجعت نماید نه آنکه پیش روی مرد چادر نماز را بکشیده چرت
لیف بلند کند هر گاه درست ملاحظه کنند میدانند چه قدر عمل رکیکی است که مرد نشسته
و زن مثل خر خوابیده چنانچه مرد بجهت جا یا باشد بروی خود نیاورد و زن را چه برین وادار است
لوازم ادب و نهایت بی‌ارادت بدهد و خود را به نفهمی و خریت متصف سازد و از خصائل و اعمال
از نساء ان صادر نشود معلوم است کسی که انسانیت نه از حیوان است و حیوان بر مرتبه

بر جنس انسان مزیتی شرف دارد زیرا که از حیوان کسی ادب نخواسته است چنین
اشخاص مصاحبت کردن برزخ طی نمودن است البته کناره نمودن اولیست شهرت زنها
ما تقدار زانو را بلند نکنند و با نعش نمرد و دست را بصورت تکیه گاه نکند مهموم و مغموم نه نشیند
و دستها را روی زانو نگذارد و دو دست را پایین بنشیند که گویا در حالت نشستن در طرب
گاهی دست را کمرش کند گاهی بوسه از چشم مستش دهد گاهی زلف خود را بدست
ملایمت و نرم نرم سخن گوید و صحبت بدارد و مرد را مشغول کند چنان مشغول که اگر
از شب تا صبح نشسته باشند ملالت حاصل نشده باشد بلکه شوق زیاده شود هرگز سخن بروا
قطع نکند وقت تکلّم مرد خود را معطّل جای دیگر نسازد و در وقت نشستن پهلوی مرد بنشیند
زیرا که بدلایل چند پهلو نشستن مناسب‌تر از روبرو است چنانکه ناظم میگوید هر کرا میل
هم آغوش بود روبرو بودن به از پهلو بود روبرو بودن ندارد لذتی دلبر آن باشد
که در پهلو بود و در وقت برخواستن بملایمت برخیزد نه مثل زنهای پیر با آستین دست
بر زمین بگذارد خروش از شهر بنشاند و در آن وقتی که بنشیند هزار آتش را اگر خود بگیرد هرگاهی
که برخیزد نزدیک بخاری و حرارت نشیند صورت آتش بگیرد اطاق گرم کرده باشد

بهتر

بهتر است از برای کسی زیرا که نشستن رنگ و بشره را ضایع میکند و کسالت می‌آورد و از آفتاب هم
نه نشیند شهرت پیره زنها که میگویند روی آینه آفتاب نکنید چه رو را آفتاب بگیرد شنیده هر جا باشد خواه روی
زمین نه دار باشد یا سر خاک یا اراضی باشند سفید و حیران که گویا عزیز شان مرده است

باب هفتم
بر زنان لازم است به سرمه هرگز بیا نشوند سرخاب کمتر مالند که شبیه به گل اطلس شیره باشد
البته بهتر است با آنکه شهری کردن سیمرن صورت و لب و پشت چشم حتی دماغ را از خون خر قرمز
نمایند که باعتقاد خانم ماشاءالله صورت را مثل طبق لاک کرده است یا سرخاب بسیار بسیار کم
که شبیه به رنگ اصلی شود بمیزان دو دیگر نبینی سرخ چه حسن دارد و یا پشت چشم قرمز چه تماشا
دارد و سرمه را هم زیاد پهن نکشند موی پیشانی را نگذارد و زیاد و بلند شود که به فلان باجی یا فلان خانم
ماهی کوفه یا بالای یکدفعه موی پیشانی را میکند از دم کرده هر هفته کمی بگذار بلند شود هیچ ضرری
ندارد

باب هشتم در آداب پاکیزه داشتن بدن و استعمال بعضی از عطریات است
زن باید ابدا سر و دست و صورت را چرب نکند بلکه چربی بجز هیچ وقت نزدیک نکند اگر موم
و روغن هم باشد و هر روز برین گلاب داشته باشد بخصوص که چرب شد کثیف میشود انسان خود نمیداند
که بوی کثیف میدهد وقتیکه چربی به کار میرود مهر کرد گوش بحرف مردم نمیدهد که فلان روغن

موی سر را نرم میکند یا خشک و هیچ کدام از استعمال عطریات غفلت ننماید استعمال گلاب که بعد از
هر وضو برای زن لازم است سایر عطریات را هم برفع رنگ نماید مقصود از پاکیزگی و سلیقه است
نه اینکه زنها با همه خانم شوند و مطبوخات و غذاها باید از و پاک کنند همه را با نسبه دوده و پریشان
رها می کنند بگذارند یکی از مستحسنات و کدبانوئی زن سلیقه در پاکیزگی مطبوخات و غذا است
که در کار سفره ها و دستور العمل آن کدبانو و غذا که خلق نماید مگر در صورتیکه شوهرش چنان
شخصی باشد که دستگاهش وسیع باشد و طباخ مردانه داشته باشد که محتاج طبخ اندرون
نباشد با این حال هم باز لازم است که بازپاره از غذاها بر حسب اتفاق و دلخواهش طبخ در اندرون
گاه گاهی درست شود باید زن ملتفت باشد که لامحاله با غذای طباخ امتیاز خاصی داشته باشد
باب [نهم] در صفت موی سر و جای دیگر است اگر انصاف باشد موی سر دراز خوب است
موی کسانیکه کم پشت باشد بد است موی کم پشت دراز مثل دم اسب می ماند و اگر کسی موی
پر پشت انبوه باشد خوب است و الا موی نازک دراز که از این طرف و آن طرف شانه ریخته باشد
بافته داند ... شود خوب ندارد و چرا سر موی را نزنند که اگر بزنند که کم باشد بهتر است ... که
پشت گردن را بگیرد و هر تارش دلها را در بند کشد موی را کم کن که چنین [؟]



گاه ورزش [؟] ... در عالم ... باب یازدهم در آداب پیراهن است زن باید هفته روزی
دو دفعه پیراهن عوض کند در صورت امکان و از بوی خود شش [؟] خوشش نیاید که آدمی بوی خود را
از بد و خوب نمی فهمد و امتیاز نمیدهد باب دوازدهم در ناخن گرفتن است زن باید موی خود را
هفته در دفعه ... یک دفعه ناخن بگذارد که سبب خوبی مو ... مستحسنات دیگر او خواهد بود و در باب ناخن ...
سلیقه ها مختلف است در این مسئله زن باید میل و سلیقه شوهر حرکت نماید اگر شوهرش
معتقد بر این باشد که ناخن را چون ناخن ... تیغ نباید که گذاشت روی ناخن و سر انگشتان
باید از حنا سیاه باشد مضمون آنکه ناظم فرموده است سر انگشتها کرده خضاب رنگ
چون عزیزان فرو برده چنگ ... در رای ... بر ... که دست هر قدر سفید و بلورین باشد
بهتر است که با حنا ... کنند مثلاً در باب سلیقه خواتین قاجار ... شاهزاده خانمها از سایر
... سبقت ربوده اند چنانکه در ... و افواه مشهور و شهره آفاق شدند ... و از ...
استعمال حنا نمی نمایند و چنان دست پاک و تمیز و سفید و نرم نگاه میدارند که قلب را بهیجان
میآورد و از بس نرم و صاف است در روت ... نشود مانند ماهی که زنده ... جهد
از شست خداوند ... ان صاحبان این صفت را نصیب جمیع زنان نماید بحق ...



و تمام دست را حنا گرفتن بسیار بد است برای همان پیره زنها خوب است که معتقد هستند
وقت مردن باید آدم خضاب کرده باشد که در بهشت دست و پایش سفید باشد و این را
موجب اجر و ثواب و تخفیف گناه میدانند غافل از آنکه بهشت را بحالت کسی نمیدهند
باب سیزدهم در استعمال بوی خوش است باید زن همیشه چهار ... عطر باید همه روزه بوی خوش
و عطریات را استعمال کند و اصلاً بوی خوش برای ارواح ... ما بین حجت ... این جمیع زنها است
اما زنان ... که ... در میان رختهای خود نگاه میدارند که بوی ... میآید در حقیقت
تعریفی ندارد و بوی عطر و عنبر و گلاب بهترین بوها است بخصوص عطر فشنه خوب که بهترین ...
... الواح لذت ... و ... که در بوی عطر فشنه آدمی میرد از ... عطری ... در صورت
عدم اینگونه عطریات گلاب خوب کاشان هم کمتر از عطر نیست باب چهاردهم در آداب
لباس پوشیدن است زن باید همیشه لباس پاکیزه بپوشد و با لباس ... و چرک و کثیف
هرگز بنظر مرد نیاید دائم خود را مثل طاوس مست آراسته باشد و آرایش نماید و در صورت
امکان و استطاعت مرد روزی یکمرتبه اقلاً لباس را عوض نماید و در باب وضع و ترکیب هرگز
تقلید کار نکند که فلان خانم چنین گفته و چنین کرده است من هم باید لامحاله چنین کنم تقلید

در ... زن ... عطر ... خوشبو ...
... ... بوی ...
... طباخ و دباغ ...

محبت ... مست
... و ... ...



جایز است هر چه را هر کس دید اخذ کند اگر بنظر شوهرش خوش آمد ترک نکند و اگر نه فوراً ترک او بکوشد
و اصرار در بدی و خوبی آن نکند که چه طور است فلان کس کرده خوب بود منهم باید بکنم فلان کس کرده است خود را
از بام ... و ... که نباید تقلید او را بکنی خود را از بام بینداز ... منظور از خوبی و بدی ... برای زن
مرد و تحصیل محبت او است بعد از آنکه بنظر مرد خوش نیامد هر چه از خوب هم باشد بد است مرد ... اصل
این جمع صفات خوبی که در زنهای عالم جمع است زنش داشته باشد و همه صفات حسنه که برای زن
لازم است در زن او باشد مثل اینکه هر نوع مستحسنات خوبی که در هر جا مرد ببیند یا از هر کس بشنود آرزو
میکند ... من هم دارای این صفات ... یا فلان صفت را زن من داشتی اگر چه این نصایح ...
و ... که با جابت مقرون نیست و عرض ... از فایده ... تاثیر دخواتین منظمه ... نخواهند
... این عهد ... در تحریر و ترقیم این کلمات ... خواهد بود و با این حال باز آنچه که ... خیر خواهی است
باید اجر اخروی ... و شاید ... کسی باشد که رستگاری دنیا و آخرت ... طالب باشد
... این کتاب رفتار نماید و طلب آمرزش برای این اقل بندگان در مواقع استجابت دعا فرماید ...
... طبایع انسان را خلاق عالم یکسان خلق نفرموده اند ... مردی از لباس کوتاه خوشش
میآید مردی دیگر از لباس بلند زن این باید کوتاه بپوشد زن آن دیگری بلند ... لباس که در نظر مرد خوش آید

باید زن لباس خود را طبق که در رضایت باطنی و میل مرد را به طریق دانسته باشد به اقرار حرکت کند
و قضا تصدیق چیز را نماید که مرد طالب او باشد خیلی از مردان را دیده ایم که چاره نداشته اند از بیچارگی اضطرار
بلبنا گفته و تعریف و تصدیق حالات و حرکات خانم را کرده ما شاء الله با آسمان جلد کرده و اسپند
بچه چشم زخم خانم خواسته و کهنه و به زیر جامه را جا که رسم است در آتش سوزانده و شعار باب
خوانده یا چهره برش بسوزان بر روی چه آتش بندی و خانم هم از مسئله که اینها همه اسباب
سری پاک کردن و اخلاص از دوست است در باطن ورم میکند و زیرت تبسمهای خوبی میرود
که این منم با این زرین تکی و خوبی اما از آن طرف که مرد خود را بجای غیرت رهاند شکر میکند که خوب
خانم را راضی کردم و از شر خانم خلاص شدم و هم از ملایم زبانی ما که در وحرکات ظاهری
و باطنی خاطر اختیار ولی عزیز من کوشش بجاهای ظاهری مرد نده که تمام بلا دارد و قلب باید تصدیق
کند و خوش باشد کاری که مرد ملتفت شود و بنای کار خود را به دروغ بگذارد

## باب پانزدهم

در رفتار زن است مردان را زن خوش حرکت اگر یکمرتبه از مرد اظهار کراهت و ملالت دید فورا
رفع کند و تلافی باشد که اظهار کرده است نه آنکه گره بر ابرو بزند و بسر مار نشیند و اگر کلامی دیگر
شود فورا قهر و طرح کند کاسه بکوزه و کوزه بکاسه بزند جواب مده اگر جواب هم بدهد هزار شدی

بچه

نباشد که برو چه از جان من میخواهی زن دیگر که خوب باشد من بهم من بدهم خدا مرا داده و که شیوه خوب
کمی هزار مرد خوف دیگر هم میگوید که مرد بیچاره از که خوردن خوش پشیمان شود و تا چه رسد زن که قتل در
انگار مرد پیش خود خیال میکند که این چه کهی بود خوردم رقم خوب کنم بدتر شد رقم اصلاح کار فته را بکنم
بدتر در جنجال کرده توبه و استغفار شتول شود و در رفع تغیر خانم را میکند که خانم بد کردم غلط کردم تعهد هم
من ترا میکنم بد خیالی بعد از آن لابد شود در تقلید و تصدیق دروغ مردان و این صفت هم از همه مرد
نیست اغلب که جنبه محبتی و صداقت دارند این طرق حرکت میکنند مردان با غیرت و غیور از این بابها
نیز و هم و ترک صحبت و دیدار میمانید خانم هم بعد از مدتی رو زنده لابد است حقا این زنان عطار
بدو و تحصیل دعا و کس گشا میکند بلکه باین وسایل دو باره اسباب محبت فراهم بیاورد عزیز من
درست آنکس بدان که عیب را آنچه آینه زشت بر رخ کوید باید طرفین را از هم ملال نباشد آنچه زنهای
آنست این طالب باشد و آنچه سوای این است آن رضا باشد هر دو در محبت بهمدیگر یکدل و یکجهت باشند
و پنج صباح عمر خود را بخوشی بگذرانند که دنیا محنت سرای غم لیکن کشیده باده اش نوری ندارد
نه آنکه مرد و زن عمر را تلخی و درشتی بگذرانند این در باطن در فکر خلاصی خود باشد و آن در مقام
او را طالب چنان دوست بدتر از دشمن میباشد همه این تفصیلات از جهت وفا و از وحدت

زن برخواسته شود زن باید پیش این باب در مقام محبت مرد را آنانا تاگا مالوی خود کشد و چنان او را تسخیر
نماید که ساعتی آرام نداشته باشد صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید خوبان در این معامله تقصیر
میکنند و این معنی واضح است که تا که از جانب معشوقه نباشد خبری کوشش عاشق بیچاره بجا
نرسد محبت امریست ضمنی که باید که چیزی کسب آن را میتوان کرد و بهمین طور با نقاری ازدید
میشود و آنکه میگویند محبت نادم مرکب است و در مقام محبت ثابت قدم هستیم دروغ است زن
بس فرسوده روزگار باید زنی حرکت کرد و سلوک نمود که سلب محبت نشود زیرا که محبت است
چنین است که میگویند بدیها خوب بنظر میاید پس از آنکه محبت زایل شد هر کرده خود را نخواهد کرد و دوست
عدم مهر و محبت مرد بدتر بجا هست و اگر هر نوع حرکات خوب هم از زن با آن حال ببیند
به نظرش میاید پس قسمی حرکت کن محبت باقی باشد که همه حرکات ما را از دست قبول گفته
مهرباما و محبت باطنی در میان نباشد رحمت بیفایده است و سعی و کوشش بجائی نرسد شعر
مرغ دلم را که این مرغ وحشی ز بامی که برخواست مشکل نشیند در صفا باطن و خوبی
اخلاق خود سعی نما و فریب خوش آمد گویان و حسن و جمال خود را مخور که بعد از پشیمانی ثمری نخواهی
چشید و افسوس بسیار خواهی خورد که چرا چنین کردم و عمر خود را به تلخی گذراندم بیش از آنکه

نیز

کمان قامت چو کمان شود الحال سر رشته کوته زن جمیع اعضا و جوارح زن باید بطوری در تحت
در رضای مرد خود مستغرق باشد که اشتغال بهیچ چیز امور دنیا نداشته باشد و اله و حیران حرکات شوهر
خود باشد گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر قید تو از هر دو عالم آزاد است
این مرتبه و مقام برای زنی میسر میشود که از همه نصایح و دستور العملهای مادر و خواهر و عمه و خاله و پیرزنهای
عجایز که صحبت آن را طمع و فریب کرده و مسکن شیطان است گناه جوید و ابدا گوش نکند و آنچه
گله و شکایت شوهر را نزد آنها برد و خیر را از مانع و شر خود اطلاع ندهد که دوستی و محبت در خواهر و غیره
بیفایده است نه بکار دنیا میخورد و نه بکار آخرت چیزیکه در دنیا و آخرت برای زنان عاید و فایده دارد
محبت و اطاعت شوهر است که از روی حقیقت باشد نه مجاز عزیز من بمقصود نخواهی رسید مگر آنکه
در رضای خاطر شوهر حرکت نمائی و قلبش را آنچه زنجانی و باطنا عاشق و محو حرکات او باشی مو
هر چه هست گفته ایم گفته اند خلقت و صحبت دوست نماند بغیر دوست

## باب شانزدهم

در مذمت حسد است مرد و زن را که باید حسد نبرند که دلیل خباثت نفس آنها خواهد بود و محقق علما که اشد امراض
و دشوارترین همه چیز حسد است که در آدمی موجود باشد و صاحب خود را بعذاب گرفتار و بعقاب عقبی
مبتلا میسازد زیرا که حسود لحظه در دنیا از حزن و الم و غصه و غم فارغ نیست چرا که هر نعمتی را خداوند عالم

بکمی دهد آن بیچاره تمام میشود و بعض نسبت بدیگران خود نهایت است و هرگز منقطع نمیشود پس حسود بیمار است
محزون و غمناک و بجز ضرری نمیرسد بجهة ثبات حسنات او زیاد میشود چنانچه حسود تا هی نخواهد دانست که او
در مقام ضدیت با خدا و بابت جبار است زیرا که هرچه بمردم داده شده و میشود از رشحات فیض او است و مشیت کامله
او چنین اقتضا کرده که آن نعمت برای دیگر حاصل شود و این حسود بیچاره زوال آنرا طالب و این سعی
نقیض مقدرات الهی را میخواهد و در این مقام میفرماید که هرکه دارای این صفت باشد او از من نیست
و بسیجیم [illegible] احادیث قدسیه وارد است که خدا فرموده حاسد دشمن نعمت من است و خشمناک
از برای قضای من است [illegible] قسمی که برای او کرده ام نیست و از حضرت [illegible] علیه السلام مرویست که فرموده
آفت این سه چیز است حسد و عجب و فخر است الحاسد [illegible] حسد جراحتی است در دل که هرگز بهبودی
برای او نخواهد بود و در دنیا هیچ فایده ندارد بجز مذلت و ذلت و غم و رحمت و در وقت مردن نمی‌بیند
که هول و شدت سؤال [illegible] و امیرمؤمنان صلوات الله علیه میفرماید الحسود لایسود یعنی صاحب حسد
هرگز صاحب شرف و بزرگی نگردد و ابداً بآرزوی خود نخواهد رسید و پیوسته بغصه و الم گرفتار است زیرا که هیچ
رنج و ملالی عظیمتر از بخل و حسد نیست که دارای این مرض همیشه از نعمتی و خوشی مردم در غم و اندوه باشد
و دایم از راحت مسلمانان در رنج و زحمت و بدترین بلا در دنیا و آخرت بخل و حسد است و در سیرت

خشمیه

اینگونه اشخاص این شریفه [illegible] که میفرماید من شر حاسد اذا حسد آن دو رو که در میان پیغمبر خدا است
آیین جسد تازه [illegible] پس در صورت چرا بر آنچه خداوند بدیگران داده حسد باید برد اگر تو هم قسمتی
داشتی البته باین میرسیدی دنیا چون برق خاطف گذر است و لحظه آنرا توقف نیست [illegible] برای
و شربت آب ایا خیال تصور کن و در آنچه از عمر تو گذشته است تمام بحال نیاز بوده در همه
نعمتهای دنیا را تو صرف نموده ببین با آن فقیری که بنان جو قناعت کرده چه تفاوت دارد و آینده اگر
نیز [illegible] خواهد شد پس زنان و مردان را او [illegible] که فلان کارم چرا باید سرداری [illegible]
کلاه با توق و زر دوخته باشد و من نداشته باشم فلان کس شلوار زنبور زری و جمن زری و ارخالقها و کلجه ها
و فلان فلان دارد و چرا من نداشته باشم که من از او کمترم پدرم فلان و مادرم بهمان و امیر و سالار [illegible]
چیز [illegible] خودم در تشخیص و بزرگی [illegible] و دیگران [illegible] هستم و [illegible] مراتب [illegible]
بهاری زیاد تر است گاهی [illegible] که [illegible] گاهی شوهر را نفرین میکنند و مرگش را آرزو مینمایند
وامرات باید دعاها نمایند که فلان فلان شود که فلان را برای [illegible] اینها همه [illegible]
و دوراغ و بیشعوری است که نداشته است عرض و ذلت و [illegible] و نکبت را خدا باید بدور [illegible]
موارد صبر و شکر باید کرد و آنچه بخواهد از خدا بخواهد و شوهر بیچاره را بی جرم [illegible]

ماه [illegible] و باهبری و فزع سودی ندارد و باید راضی برضای الهی شد و شکر و [illegible] را
نیاز [illegible] و بمردم رشک و حسد نبرد چراکه دنیا این قدر ندارد که بر او رشک برند ای برادر که محزون باید
نه حسود تا چشم بر هم زده باید رخت سوی سفر آخرت کشید و در زیر خاک پوسید و عاقل کرده
آخر همه [illegible] کرده بدل الصبح [illegible] فصل خزان رسد باین حال [illegible]
باید هر روز عمر را در نهج که حقیقت شمرده مرد را از خود ترحاند و حسد بدیگران نبرد که
بهیچوجه ضرری بحسود نمیرسد بجز آنکه در دنیا وجود خود را خسته و منت میکند و در غصه و در آخرت
معاقب شود باب یازدهم در آداب خوابیدن است که عمده مطلب در بیان است شب که بنا بر
خواب باشد این باب معظم از ابواب [illegible] همه مقدمات [illegible] برای خوابیدن و استراحت
شب است شب را خداوند عالم برای سکون و راحت آفریده است اگر کسی هم شب روز باشد
زهی بدبختی روز در کسب [illegible] که می خوردن روز دل چو آیینه در رنگ ظلام اندازد
آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب گرد خرگاه افق خیمه شام اندازد پس نتیجه
بدلایل عدیده که ذکر خواهد شد مناسب نیست که در رختخواب مرد بخوابد و این [illegible]
عظیم است که مایه محبت و دوستی را [illegible] این معنی دانسته اند [illegible]

حسد

[illegible] شده است که چون [illegible] مرور روزگار [illegible] کنون این رسم در میان تنها
مانده است که اگر زنها بر حسب اتفاق [illegible] از شوهر نخوابد صبح پا و تماشا کن که خالهها و دولالهها همه
روبرو و زانو بزانو نشسته گرد و سر بجنبانند و دستها مشت در رنگ زیر زنخ نهاده آهها سر
دهند [illegible] که دل اگر [illegible] پایان را آب بکند از جگر [illegible] افسوسهای دردناک میخورند
و [illegible] بر سر هم میزنند که بمیرم برای دخترم که سیاه بخت سیاه روز است الهی مرد که بمیرد که دخترم را
باین روز سیاه انداخته [illegible] خدا [illegible] سیاه کند اگر این جوانه زن رغبتی نخواست تنها بخوابد خانه پدر
[illegible] این خانه ها آن جاها و عامه خانه بیچاره خراب [illegible] و محبت را در میان
میاندازند مرد لابد میشود برای قطع نزاع و جنگ هرگز جدا نخوابد این غلط محض است زیرا که زن و مرد اگر در محبت
لیلی و مجنون باشند [illegible] خوابیدن [illegible] تجربه [illegible] گفته اند ذوق محبت را زایل میکند
و سبب عداوت و بیمهری میشود یکی از حکما نوشته اند که از حکیمی سؤال کردند که شخصی با کسی عشق دارد
[illegible] کشیده [illegible] معیشت [illegible] پریشان گشته است او را چه بکنم علاج پذیر
نیست بجز آنکه روز بروز شوق او در محبت معشوق زیاد تر میشود حکیم فرمود هر دو را در یک رختخواب بخوابانید
که نفس بنفس بخورد و شوقشان کم شود و آتش محبت سرد و خوابش کرده و سبب تنفر از هم شود و جنگ

نفس نیز است که باعث مزید سبب نفرت میشود و علاوه بر آن طبایع انسانی را خداوند عالم بیک نهج خلق
نکرده که با هم یکسان بخوابند و در یک آن بیدار شوند و هر دو در یک مزاج باشند و در سرما و گرما با هم
یکسان باشند و در صحبت دائم با هم نزدیک باشند یکی را میل بخوابش میرود دیگر بیدار میشود تا آن بیدار
لاجرم بگذرد و دیگر سردش میشود و دیگر گرمش میشود یا نفسش بدبو است و دهانش بو میگیرد دیگر زود بیدار میشود دیگر
سرد میکند یا نمیکند پس از آنکه امر مختلف شد همچو چیدن سبب نفرت و اذیت میشود اگر زنان زینت
اخلاق زنهای گرجی بطلبد منکر دیگر که قابل معشوق بودن نیست و محبوبیت ندارد و لابد است
بدور و جدا از وی خلق و فحش و تکرار خود را از سر بچیند و بعید میخواهد مرد مطیع امر و نهی او بکند اگر
زن خرید باشد اگر طالع فقط باشد دیگر خوشش وقت ترتیب خواه بخواهد و خواه نخواهد چشم مرد
باید کور شود البته و دیگر خواب نخواهد بلکه اگر مرد در روی خانم بر دارد درشت بگوید آتش بزنید و نقلها
به پهلویش بگوید و با لگد از رختخواب بیرونش بیاندازد و تهدید بروز سیاه است تا باید
شود و برگردد و دست و پای خانم را ببوسد و خانم را راضی کند و تا صبح و گند و خشم او را با این چیزها
چون بوی عطریات اشتمام نماید و مشغول انجام فرمایشات و خدمات خانم شود و الا از زنان
معقول و خوش سلیقت که طالب محبت زناشوئی و دوستی باشند عدد آنگیگ و قبیح هرگز از آنها

صادر

صادر نمیشود بلکه نظر باطن میخواهد که مروت و محبت در مقام شوقیت باشد این فسانه‌ها را دیگران نگذارند
و کارش بحرف کسی ندهد با مرد و در یک رختخواب بخوابد و قبول نکند هر چند مردهای مصر باشند چه معاینه
محبت ندارد همراه اسم میکند اما در یک رختخواب خوابیدن محبت را زیاد میکند باید قبول کند که انگار اسم ذوق
و محبت را زیاد میکند بعد از آنکه خواب ایشان را برده تنها باشند یا با هم فرقی ندارد در بیداری مطلوب که با هم
باشند که از راه سعید که نفرت برند در خواب که اعمال خبر ندارد پس براقی فایده این است که زن رختخواب
جداگانه پهلوی مرد بیندازد و لباس خود را عوض کند زیاده از یک نیم‌تنه و جامه نازک نپوشد پیراهن خانم
نازک بسیار لطیف بپوشد اتفاق در وقت خوابیدن و توی رختخواب لازم است اگر در زمستان
ملاحظه سردی هوا بپوشد اتفاقی ندارد نیمه‌تنه و آستر بپوشد که بسیار نازک باشد و در چنین چیزی
نگذارد و چیزی خود را اشد پنهان ملاحظه این قرار بدهد که هر چه بخواهی دست کند بیرون بیاورد البته
اگر همراه در زمستان هم اتفاقی بپوشد بهتر است چادر قد سر کند و از زن و سنجاق و شال اینها
همراه نداشته باشد زیر گردنش را نبندد و زیاده از عرقچین چیزی سر نگذارد و اگر گیسش دراز دارد
و گیسش کوتاه نباشد که نعوذ باللّه حاجت است و اگر چون دم اسب و رها است توجه باشد
که زیر نافه و گردن و دست با نه‌پیچه لاجرم خود را معطر کند و در کمال با کرشمه و غنج و دلال

و دو ابیات با هزاران غمزه و خوشحالی در رختخواب مرد داخل شود (شعر) مدت من رسید که چنین است
چالاک کردیم اگه با بوس چه کار باید کرد خواهم شبی که جانم کرو باشی من ای از چه سه زمی که
در آن نرم جایی تو دمی بوراز که هم بر بستر راحت بخوابانم زود از روی رضا آن کس
مست را بخوابانید من خبر میدهم شرو عار اینکه در توی رختخواب شهوت انگیز یکطرف
نیفتد و سنگین نباشد مثل مرغ سبکروح در حرکت باشد و از بازی و صحبت خودداری نکند مطلقا
باشد که مرد دست بمن دراز کرده است باید قبل از او شود هرگز توی رختخواب حرف از دیگر
دستان خنک و سرد نزند آه و ناله و غمزه هر که را کنار بگذارد حرفهای ملایم قشنگ طرب
انگیز شهوت انگیز بگوید از بوسه و بازی خودداری نکند گاهی رو گاهی زیر گاهی به پهلو مثل
گنجشک در حرکت و مالوش مشغول باشد همه حدیث بیازی و از بسا باید گفت همه
حکایت کشش و فشار باید کرد خجالت و شرم و حیا در میان رختخواب مربوط است باید از کار
با شرمی حرکت که در شان خانمی را کنار گذاشته و پیش خود تصور کند که شأن و لایق من است
اینطور حرکات از من صادر شود مناعت در این کار اعظم از هر بادی از گلدام [illegible]
در عالم تعبیر این کتاب بتفصیل از مناعت حاجی محمد خان پسر ارمحمد خان سردار قاجار مسموع افتاد

[illegible]

که اگر آن خانم از فرط غیرت بر قسیم آن پرورش خان و الاشان مناعت پناه که ذکر مناعت و مقالات او
در میان مردم ضرب المثل است یکی از بنات مکرمات مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه که در عهد خاقان
مغفور والی بروجرد و بختیاری بود در پس پرده عصمت و عفت خود داشت که در غنج و دلال و حسن و جمال
یگانه دوران بود و خان معظم الیه علاوه بر مناعت بسیار با طمأنینه و وقار تکلم میفرمودند و شکم و جثه
خان هم بسیار بزرگ بود شبی زوجه مکرمه را بکنار کشیده تفصیل مقاربت و متعلقات از جانب
ماهی الا سماجت بروجردی متخلص بغارس برشته نظم در آورده که بعینه نقل میشود (اشعار لطیفه)

چون خان خری امر چه کشتی ماده — خاشا که خر این بره حرفی ماده — از حالت جماع مناعت بکرج کس
از کاینات انسی و جنی نیامده — یکشب شنیده‌ام که بخانم بزرگ گشت — با فرو خوش خوشی که ز کسری بیامده
خانم لگام بر دولبی چشم ماکزان — یکشنبه اش بخاطر لیسی نیامده — با آن همه اوا و قر و غمزه و دهول
آنجا ز خان جز از شغ پیچی نیامده — خودداری و مناعت یکبیش پیچیده — کز وی نه پس فرقش و یستی نیامده
کفتا بکش که گشت مرا تفرجه است — گفتا بکش خانم نغمی نیامده — خانم بگه بسینه او کوفت که دبک
گم زنی توفره تا نیامده — با متربیت آنکه نفیره ها نزد — لفظ نمیفی معنی نیامده

غرض از این تفصیلات آنست که مناعت در هیچ وقت خوب نیست خاصه در زیر لحاف و میان

رختخواب که جای حجاب باید یکی از میان زن و شوهر برداشته شود که اگر حجاب حجابی از طرفین منظور شود پیش
منقوش خواهد بود و لذتی برای استحکام حاصل نشود و شرح این باب از جانب زن باید بشود که تمکین است
مرد را پریشان و اتفاقی از گرفتاری امور دنیوی حاصل باشد لیکن که خیالات او را از حرارت
اینکار باز دارد پس از هر مقوله خوش مزه که و صحبتهای فرح انگیز که در خاطر دارد بکار برد که
مرد را به حالت بیاورد و همچنین زن را لازم است در میان رختخواب از چاچ و ظرافت و لطیفه
و حرکات خوش چیزی که از آن تکند حالت شب و فراموش نکند که فیما بین همدیگر گذشته است همینکه
صبح شد فراموش نماید و هر حرفی که شب گفته شده روز نه اظهار کند و نه بروی خود ابدا
بیاورد که دیشب فلان حرف را زدی و چنان باشد که گویا شب همدیگر را در امری ملاقات نکرده اند
نه اینکه روز تعریف شب را نقل داستان نموده تعریف این و آن نماید که دیشب چه گفتم و چه کردم چنانچه
رسم زنهای این زمان بر این است که گاهی گردن را نشان میدهند و گاهی شکم را نیمی تن
سفید بختم مرد که بش توجه سفید بختی است که این حکایت رود اگر می شنود به دیگری میگوید و دیگری
به دیگری در اندک وقتی در هر انجمن و در سر هر کوچه و بازار کوس رسوائیست که بر آیت میزنند و بعضی
از زنها اینگونه صحبتها را در حمام با زنهای بیگانه و آشنا میدارند که مثلا دیشب شوهرم با من چه و چه

فلان

فلان کار را کرد و فلان تملق را نمود و چه سبزی پاک کرد و لعنت خدا بر اینطور زنها باید حرفش در همانجا تمام
رختخواب بماند بطوریکه اگر فرضا مرد من باب شوخی صحبتی از حرفهای گذشته شب را با زن بگوید
زن آن نزند که ابدا دیشب اینگونه صحبتها در میان نبوده و من نشنیده ام که دیشب چه گفتی و چه کردی
اگر کاری در شب شده اگر گرد و نیست خودش میداند چه کرده و چه گفته است غرض چون جان شیرین
همدیگر را با کمال مهربانی تا هر وقت که خواب غلبه نکرده است در بغل گرفته اگر با صبح هم کشیده است
به خواب نگیرد و در بغل هم گرم بازی و صحبت باشند زهی نعمت زهی خوشوقتی اللهم ارزقنا
یک امشبی که در آغوش شاهد دلبر گرم چه خود بر آتشش نفشند غم نخورم در اول رختخواب
حکایت ملک لبری نباید میان بیاید که بازی بعد از نقطه چشم است مشهور که بوسه بعد از
انزال است فرضا اگر مرد هم اصرار داشته باشد خوب است زن قدری انکار کند
چرا که جماع بازی عیش را ضایع میکند و در بازی و صحبت بسیار ملایمت حرف تند حرفی درشت
نباشد بهتر است که شکی و ثقالت که جای خود دارد و در این زمان پیراهن هم محرم نیست
میان ما بجز این پیرهن نخواهد ماند اگر حجاب شود تا بدامنش بدرم همینکه از بازی ملالت
و از خوابیدن کسالت بهم رسید زن فورا از رختخواب خود که رختخواب شوهر و صلت نقل نماید

لیکن اگر تجدید نماید از خواب بیدار شد و مرد را امید صحبت شود دیگر خانم عشوه خرکی نکند که ایام کردن
کنیز و [illegible] نمیخواهم که بیایم بازی کنم و بر کردم این گونه صحبتها را بکلی موقوف کند که موجب غرور
و اسباب کدورت باطنی خواهد شد ابا بچه هم و در مقاربت است این امر است تمام جایکه
در همه جا قانون و رسم است عروس را بخانه شوهر میبرند در بیرون حجله زنهای بیگانه منتظر نشسته اند
که بعد از اتمام امر دامادان که کار را بانجام میرساند اگر ساعتی انجام این امر طول بکشد صدا تحنید بلند
میشود لطیفه ها میگویند و اگر فارغ باشند لباس داماد را در برش داماد را سبز تل اعزامی کنند هرگاه
در روزی این امر تقدیر تعویقی بماند اگر هزار قربان و صدقه شوهر برود بس نکند و هزار رحمت و الحاح
را او ظاهر کند و هیچ ندارد پس از وقوع امر معهود و انجام مدتی اگر مرد زن را بکشد چنان
بر آنچه میشود و تحمل نجح میدهد و بعد از آن که مرد قربان و صدقه اش میرود چون باطن بکار
خواب [illegible] و تقریب بعد از مقصود زنهای رابطش حاصل شود و عوض قربان و صدقه همه را تغییر
میکرد و حرفهای کرشمه و انگیف که بین ارشخند نکشی و این نقض زمان [illegible] تعالی ذیل اخلاق
این عهد است اگر خداوند عالم شهرت را غالب سازد و حکمی زن فی تواند مدت نه ماه حمل
و صد مرده وضع حمل را متحمل شود دو باز از نافان طالب [illegible] بی عمر باشد یا اینکه مرد مکرم [illegible]

ناملایم

ناملایم از شب نه زنها را گرم و سرد روزگار و صدمات دنیا را متحمل میشد برای تحصیل خرج و مخارج گذران
و غیره زن چون اصل این شهر حمیت کسی است که اگر کسی آن انسان بدش بیاید اگر حامله شود
تحمل همه این زحمات و وقوف بصورت داد و این عمل معهود است بجز این حکایات حکایتی دیگر در میان
نیست همه مقدمات که نوشته شد برای این است که زن مرد را ببوی خود مایل کند و این مهم صورت نمیگیرد
و لا نقش دیوار و مرتب تعجول تر از همه انسان مغبون نیست و مادر شخص برای زحمت و خدمت و
دلسوزی البته از همه کس بهتر است و درده خوش قدم یا فلان مدت که هر چیز را خیلی خوب میپزد
اگر محض برای این عمل باشد چه احتیاج بوجود خانم است یا خانم را چه احتیاج بوجود مرد است
را من دوست میدارم که هر شب در آغوشت کشم تا نیم و ذری مرا او را عاشق و معشوق
است و اگر نه مادری دارم چه پرزی جای دیگر منیر باشد و دفعه در میان هر دو این زن
به که بنقال از به بردی اوستاد محمد آشپز بسیار خوب غذا طبخ میکند اوستا دخانیم خیاط
طهرانی و اوستا کاظم بروجردی و اوستا مارطون فرنگی خیلی خوب رخت میدوزند
این فقرات در زن اگر موجود باشد از محسنات اوست و کد بانوئی اوست والا دخلی بمطلب
مقصود ما ربطی ندارد و بازه لکات [illegible] بخصوص در کار و لازم بود که نوشته شود از آنجائیکه خانم

از رکاکت و قباحت نیست موقوف بجهات دقیقه حیاتیه خواتین معظمه گذشت که خودشان چنانچه
باید در تحصیل و آموختن آن فن این قدر اختراعات بدیعه ظاهر سازند و علاوه بر تعلیم
و تعلم خارجی خودشان در خصوصیات این فقره متتبع باشند که در وقت ضرورت بکار برند
الحمد لله زنان این عصر الهی در همین فقره احتیاج به تعلیم و تعلم ندارند خودشان مخترع هستند شخص کشتی
گیرند تنها زحمت میکشند و هر زرنگ کشتی را یاد میگیرد برای یکساعت که بآنها محتاج بشود
نشود و در این عهد مخصوص اسم خواتین هر گاه بزنند زنی خودشان خواهند زد و بالاخره شان
از ذکر این فقره اعراض خوشتر است خاصه در اینجا که جای مارگیت استادان این فن اندرزهای
بسیار است که همیشه اوقات از یادگاری حرفهای … که هیچ کاری نمیخورد میگوید
داده … میخورند که باران چرا از باد و چیار و علف چرا سبز نشد … بجهات اعراب
کرد خانه خراب … وجهی دارد و دیگر … شده باران زیاد نیاید غصه اش با انبار
دارد و صاحب … است علف … صاحبان … اوقاتشان تلخ باشد برف
زیاد و چاره خرجش بگردن کسی است که پاک میکند و ترا کجا میرسد عوض این حرفهای
مفت چیزی تعلیم کن که بکار یک نفر بیچاره بیاید و نفعی عاید مسلمانان شود که خلقت ما برای

غصه و غم نشده است که خریداران باشیم زنان خوشگل در باب … که دیگر در
صدف گوهر نباشد تتمیم این مبحث را رجوع بطبع وقاد خودشان که مخزن اسرار این علوم است
نمایند و ما قلم را از نگارش آن کوتاه و کشیده خواهیم داشت در این باب اینکه کتاب جامع نباشد
و اوراق سفید نماند یکی دو امر این علوم شود که ضرری ندارد و در … صفحات … خواهند در
چند فقره در مقدمات این کار است که اهل تکلف … آن است خوشتر آن باشد چند
دلبران گفته آید از زبان دیگران اول آنکه چنانچه در احادیث وارد است زن باید چون
روزی … دفعه به توبه … گفته که اگر میلی داشته باشد اقدام نماید و ایضا وارد است
که اگر مردی در روی پالان شتر بخواهد با زن خود مقاربت نماید او را منع نکند و خواهش را
برآورد و هر گاه تمکین و تمتع نکند که مرد را خواب ببرد تا زمان بیدار شدن ملائکه آن زن را
نفرین کنند و ایضا وارد است که اگر زن نماز ایستاده باشد و مرد او را طلبد زن بجای اینکه
شوهر را از سر باز کند عمدا نماز را طول بدهد آن نمازش باطل است و خودش مردود است
اینهمه تاکید نه بجهة ملاحظه حال مرد تنها است عمده ملاحظه رعایت حال زن در آن شده است
از آنجائیکه میل زنان موقوف است بوقت معین و در این عهد نیست وقتی که برای اوقات

… و هر کسی باشد اگر مانع هم رسید و اظهار انکار را از طرف معشوق ملاحظه کرد از آن طرف
تا دوباره بار بسر … خواهش باید طول دارد و … و کنایه … سر نگون و آب انگور … چه
بالتربیت … با این پیر مرده دوباره بسر حالت باید زنده شود … آدمی در یک
اعضا و … این بیت … زن را لازم است بجهت اظهار مرد یا …
میل او را در مباشرت اعم از آنکه اظهار بکند یا نکند فوراً اقدام کند و دفع الوقت نماید خانم نشود
هر جا و هر وقت باشد بدون لا و نعم سر تسلیم و تمکین پیش دارد و وعده حال و یک ساعت دیگر
نیاورد و نگوید در این وقت … این چه جای آنست و حالا چه وقت این کارها است
قباحت دارد و صبر کن … باید کنیز باید جا بیند … حاضر کنند … بیند
رختخواب … و در این ضمن هم … تغییر … مده … باید …
نکند اینها سهل است پس از آنکه … صورت داده … مقدمات … چند پاره …
خشک هم بیرون بیاورد مرد بیچاره … پشیمان نشود و معلوم است که با این …
دیگر حالتی برای او باقی نخواهد ماند خاصه این عبارات را هم از خانم نشنود با وجودیکه …
کمال … خانم در این کار دارد … بگوید … خانم را که … این مرد …

شوهر یا اگر خدای نکرده قدری هم سلطه تشریف داشته باشد هیچ مضایقه ندارد بگوید خدا جانت را
بگیرد مرگت بیاید که مرا آسوده نمیگذاری خوب بکار خانم خودت مشغول … باشند …
و شعف را در وقوع این کار روا داری پس این همه تفصیلات و عشوه های … که در عدادهای …
که میل را بخودت و مرد بیچاره … مسکین با این حالت دیگر حرکت … باقی نخواهد ماند صور اسرافیل …
که این مرده را زنده کند که آیا تواند بجای کندن از عهده انجام کار برآید یا نه و چه از میان بردن
باید … بخوردش … علیحده دارد و چرا … که از مردان اظهار
خواهش … اقدام کنی که میل طرفین امر ضرورت بکند و بقول شعرا قصرها …
بسازی که در آنجا سرگردان و متحیر باشند … نمایند و علاوه بر
ازدیاد شوق و محبت بشود این است که … مردان … از خواص بالطبع
مایل بشد که باصطلاح خانمها … خسته کننده برای خدمات خود
حاضر نمایند برای همین مطلب است که … عوض … هر جا و هر وقت
باشد تسلیم است اگر چه در آشپزخانه … باشد
منظور نمایند … نه اظهار … و تحریک کردن … مقصودی که در این کار …

از همان خشک کنیده بعمل بیاید این سوراخ را با آن سوراخ هیچ فرق ندارد و لازم که خالی در کار اینطور باشد
شرط باشد که هرگز مرد میل بخشک کنیده نکند مرد در این باب تقصیری ندارد زیرا که شهوت چنانی
یک وقت اختیار برای ایشان نمی‌ماند بسیار برسد در شوق نماید در آن بین خانم اینطور حرکات
خرکه بکنند لابد شود که خشک کنیده را بر شاهزاده خانمها ترجیح دهد و همه رعایای آنها شود و همه محبتهات
هم بر آنها قرار بدهد تقصیری هم ندارد برای آنکه خود خانم او را باین عمل وا داشته است و الا هیچ آدم
باسلیقه میل بآنها نمیکند از جبر بود که مرد چنین کرد مثل است با وجود حلوای شکر کسی میل بحلوای
دوشاب نمیکند بعد از آنکه حلوای شکر بصعوبت تحصیل نشود حلوای دوشاب را بدون زحمت
هر چه تمامتر میخورد بلکه بر که هم این حلوای شیرین تر از شکر است گر نباشد فرش ابریشم طراز
با حصیر کهنه هم مسجد بساز سر تسلیم و رضا در جمیع امورات پیش داشتن بهترین همه چیزهاست
غم مجنون خور در هوای کی مراعات صدق کن را الیکا واقعا هم چنین است پس از آنکه زن نباشد
خودش صاحب رای و بی عیب باشد بهره و نصیبی از لذاید زن و شوهری نصیب او نخواهد شد
ورشته رشته العشق و محبت نما ثو بر دوست و عداوت تلخی منجر شود و الا علاج میانه آنها
تفریق و یکانگی میانجامد هرگاه از روی عقل و قاعده داند زن جمیع حرکات و حالات خود را

کنار بگذارد هر که برای او ندامت حاصل نمیشود و مرد هم باو اینکه اطمینان بحب باطنی زن حاصل
نکند تعیشا عالم دل البته باو هم نخواهد رسانید و اگر این طور هر آن اظهار میل و محبتی بکند محض تعید
و گذشتن امر است که احتمالا چند صباحی آلوده باشد بایستی اگر شاید برای خانم وقتی تغییر حالتی
بهم برسد چنان زنی که دگر تحسین بکنند چه مردی نه هرگز نفرین کنند بلکه شکر
الهها نمایند که بحمد الله استخلاص حاصل شد باب نوزدهم در ازاله کردن مو است که لازم است
زن خود را همه وقت پاکیزه نگاهدارد چنانچه در مقامات سابق ذکر شد تمامی آن است که باین را
هم نگذارد بلند شود و ظاهر شود مثل باغبانی که همیشه مراقب کار خودش است که در هر جا بوته
علف بی قاعده سبز شده فوراً با بیل ادراک از ریشه بیرون میآورد زن هم باید مراقب خود باشد که
در گلستانش علف بیخی نروید و دفع آنرا با مرفق و فرو اینداند فوراً خود را پاک و تمیز نماید سلیقه بهترین
هم چیزها است شهرها این زنهای قزوینی که در جای خود نوشته شد نگذارد جنگل مولا شود که با او کهنه
بیاورد باعث نفرت میشود معلوم است جای منظور هر چه نرمتر و صاف تر چون قاقم و حریر باشد
بهتر است که اسباب آرزو یاد میل در شوق خواهد بود و استعمالش سهل است عکس آن مستراح است
خلاصه از اله موی با این خیلی خیلی است در زیاد شوق و میل مرد که مرد را مایل میکند و محرک باه شود

و شهوت را زیاد میکند البته ترک نخواهند فرمود باب بیستم در حرکات و سکنات زن است
در وقت مقاربت زن را لازم است که مثل دیوار نشود و زیر سقف را شماره ستاره آسمان نماید از حرکات
و سکنات و قواعدی که باید با سلیقه خود داری نکند چنان حرکت کند که شوق مرد یکی هزار شود
از بوسه و بازی و طنازی و عشوه و دلربائی آنچه از هر استاد میدانند بکار برد البته خودشان در این کار
داناترند انواع و اقسام بکار برد الا تلامع شیء زاید میدانند هر وقت بمقتضی وقت حرکت خواهند کرد
و مخترعات خود را بجلوه بروز و شهود و ظاهر خواهند نمود حکایتی از آنچه از آشنایان استماع شد اگر ذکر
آن در این مقام خالی از مناسبت نیست و برای استحضار مطالعه کنندگان این اوراق مینگارد
دو زن محترمه معقوله که ظاهراً شان از روی معقولیت و قابلیت و کمالات صوری آراسته بوده باهم
طریق آشنائی و دوستی داشتند روزی یکی از آنها طالب ملاقات دوست خود شده چادر و چاقچور
بعنوان بسر کرده بخانه آن زن دیگر که از او دوست شفیق بوده آمد بعد از ادای مراسم خوش و بش
و انبساط که از ملاقات همدیگر حاصل نمودند مشغول صحبت در از و نیاز گردیدند تا گاه شوهر آن زن صاحب
خانه بخانه داخل شد آن زن مهمان تازه خانه که در همان خانه بود خود را پنهان ساخت مرد صاحب خانه آمد
در اطاق خانه دید کسی در تازه خانه کسی باشد با زن خود بیگانه با ناز و نیاز را گرم کرده مشغول صحبت و بازی

شد و میلش از صحبت بمقاربت کشید بدون تهیه مقدمه و معطلی زن را راوادار شد و در همین کار خانم
غمزات و عشوه بکار برد که آن زن محترمه که در تازه خانه پنهان بود تعجب نمود و انگشت حیران بدندان
گرفت پس از فراغت عمل و بسر انجام فرستادن آن زن از تازه خانه بیرون آمد رفیقه خود را
مخاطب ساخته و از روی تعجب او را بسیار ملامت کرد که از آدم معقول این حرکات که از تو سر زد
بسیار قبیح بود خجالت نکشیدی خود را رسمی باین اطوار کردی جواب داد خواهر من زن باید
هر چه بتواند لذاین کرده غمزات و حرکات در نزد شوهر خود بعمل بیاورد و در حین جماع وقار و تمکین بکار
نیاید اگر کسی طالب احترام و متانت و معقولیت باشد باید بمباشرت این عمل اقدام نکند
پس از آنکه اقدام کرد و فرق زن و شوهری بمیان آمد در وقت این عمل حیا و حجاب بکار نباید خجالت
و نجابت و شرم و حیا را باید در این تفرقات کنار گذاشت و طوری حرکت کرد که موجب از دیاد
میل و محبت مرد شود و بجای دیگر میل نکند و من بهمین حرکات که دیدی شوهر خود را اسیر و مطیع
کرده ام بطوریکه مراتب از حور بهشتی در نظر او بیشتر جلوه دارم باری خود این عمل عبادت است همه
چیز را تعلیم میدهد شماها را که وجودشان خالی از ذوق نباشد ضرور تعلیم و تعلم نیست خیلی
باید در حرکات و سکنات طوری بکند که سبب ازدیاد شوق و محبت شود نه اینکه شوق را بکاهد بر

حکایت زن قندهاری باشد که گفته اند شبی مرا زن قردغمی بهت افتاد نگار بردوش عمی
دهنبر ولادن بخانه بردوش دست و بخودش کردم بحث و کفش کردن نیست و دقت ابلوی
چه درکشش نارستم مرا دریغ آمد میان خار و خسی از گورستان زروی بندگاه و بعد گفتمش که ما
کو تو میدماری برود و رفشادن بعد گفت که آری بهانه میجویی زن اکار بر قرین کرن تا اوان
غرض زیاده دراین باب نگاشتن باید مرکب الفاظ رنگین شد چون قلم اندر نوشتن میشتافت
چون بعشق آمد قلم را سر بشکافت این قدر ناز و دلبری کن که حرکت کند نه چندان بخیره که بجا بد
و هیچ قسم دیگر بر نخیزد بعد از صورت دادن عمل و اتمام کار از هم فارغ شوند که آن دست را
جدا ای خوشتر است باب بیست و یکم در تفحص و تجسس احوال است که بر زن لازم است در فحص احوال
مرد نباشد و مع الاتصال اوقات خود را بتنبیه کاوی و تفتیش احوال مرد صرف نکند که امروز در بیرون
چه صحبت کرد یا فلان خانه برای چه رفت با فلان زن چه گفت و سخن آنها که نشسته است
این مقوله کارهای مرد نباید بهیچ وجه متعرض بشود اگر چه اندک میل بر آن بهم رساند بنابر دوفضا
حقیقت هم دارد اگر چه غیرت محبت بگذارد و چنانچه مشکل است تواند طاقت و صبر نماید و لیکن چاره
و علاجی برای او بغیر از آنچه نوشته شد نیست که عمل نماید و خود را بجهت زحمت و مشقت نیندازد

زن نباید

که حالت او در آن وقت عجب حالت کسی است که در دریا غرق شده باشد و بهر چه دست و پا
نماید فروتر رود بچه در طاس لغزنده افتاده مور رانند راه چاره باید نه زور باید پس
از آنکه دانست که مرد را محبتی بجای دیگر بهم رسیده سکوت و حوصله نماید و طلب را با احدی در میان
نگذارد و اگر چه از دوستان صدیق و محارم او باشند و باید نشود زودی خود و بطوری نیاورد که مرد
همچون به اندرز نشستن آنچه کرده است مطلع نیست و اگر هم اطلاع دارد وجهی ندارد و هرگاه
از خارج بیاید و در ظاهر جز غمخواری قدم بر ندارد و بهیچ گونه حرف و اظهار ننماید و گوش نبدهد
و سخن آنها را قطع نماید و قسمی با آنها نشسته نماید که هر عملی شوهرم کرده عمل در رضای من بوده و
کراهتی ندارم از آنجائیکه خوشی او را طالبم بر آنچه کرده است رضا میکنم کمال شوق و شعف را
دارم حکمت این نوع حرکت را هرگاه خواتین تکرار بنمایند و تحقیق کنند صدق حرف احقر
بر آنها معلوم خواهد شد که مقصودی بجز خیر خواهی نداشته و آنچه عرض کرده از طریق علم و حکمت
خارج نیست زیرا که هر چه در این باب زن پاپی شود و اظهار ملالت و اوقات تلخی نماید
سبب آن و یاد محبت مرد بجانب غیر و نفرت از او شود بجهت آنکه انسان حریص است بر آنچه
از او منع بنمایند همچنانکه مضمون این حدیث دلیل است بر صدق مطلب که میگویند الانسان

حریص علی ما منع پس زن باید غیرت خود را آشنا با این حرکات نکند و تغییری در سلوک و رفتار خود
ندهد و بر حسن سلوک و حرکات دلفریبانه خود بیفزاید که مرد را بسوی خود بکشد همین که مرد این
انسانیت و حالت را دید البته خجالت از آنچه کرده است خواهد کشید و لابد است در مقام
و عذرخواهی بر آید و قطع محبت از جای دیگر کند و بر محبت این طرف بیفزاید و شک نیست که حاجت هیچ
قسم اسباب و سوال و اسباب و اوقات تلخی نخواهد شد و بغیر از این نخواهد رفتار نماید
و دست از روی عقل تصور نکند به پند از دست او چه بر سد بجز آنکه زودی مرد را بجود بار کند
و روزگار خود را سیاه بسازد و کار و کار دیگر از احکم و مستحکم غیر من شناسی که غیر این کرده اند از
احمقی و نادانی بوده است و سند اند دانسته اند و بعقل ناقص خود چنان دانسته اند که اگر ایطور
نکنم مرد جرئت نکند غیر از ما بکسی دیگر نگاه کند و ملامت ها اورا از حرکات و خیالاتی که دارد
باز خواهد داشت اینها تمهیدات بیمعنی است و هیچ فایده نمیشود از بستن چشم چه حاصل را
سلوک و حرکات عاقلانه خود بقید رشته محبت اسیر و شیفته ساز که همه حواس یگانه را
صرف خیالات تو نماید چنان محو اخلاق و رفتارت شده باشد که بدیگر نمیتوان ترنم کرد
از تو ای دوست نگسلم پیوند گر بتیغم زنند بند از بند پند آنان دهند خلق ای کاش

که ز عشق تو میدهندم پند مضمون این کلام نظیر باشد از محبت تنها ترین شود در محبت مستحکم تر شود
ایشان و خبر ایشان زیرا که شکر دیگر ببرد اندر چمن هر که دید آن سرو سیم اندام را بی کار یکه زبان
خویش و حسن خلق و فروشی نکند از کمند در پیچ و فحش و کنک و کیسکی با کلمی سخت نشود گفتا که حجاب
راه نظر بندم گفتش که تن بلاست این از در دیگر آید محبت خود کار خود را میکند باید
تحصیل محبت کرد در صورت تحصیل محبت هیچ تفتیش نخواهد بود پرده چه باشد میان عاشق و
معشوق سد سکندر نه مانع است و نه حایل باب بیست و دوم در منع و اعطاء و رافع است
که بر زن لازم است هرگز نگذارد میان او و مرد حاجت اعطا و رافع باشد برای اینکه دوست
صادق و شفیق و محرم راز در این زمان وجود عنقا دارد نه در میان راز با هر کسی
که چاره رسی بکناره ... بسی هر کس که آدمی است داری و دوستی نماید ترددار و زودتر
و بیشتر از دیگران که این گونه توقعات از آنها ندارد و با کسی حاصل خواهد کرد خاصه کسی که از این
و رابطه فیمابین حرفی نشود البته خصومت و دوستی با هر دو طرف دارد و مصدق طرفین خواهند
داغ علی با الطبع با وجود آنکه غرضی ندارند محض خوش و شیرینی بقصد واقع میشوند اسباب بر دوست
و تقار را محکم میسازند میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت

هنرم کش است    به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات    بخواست جام می و گفت راز پوشیدن
همیشه کار با آنجا انجامید که یک واسطه بشود یا آتش یا هدیه یکی پیغام و سلام بیاورد و یکی توقع و توقعی
سهو است توقع زن و شوهر کردن غلط است که شهر حشه و فاصله دارد است که صد بار اگر زندگی
باز معلوم است حیف است زن و شوهر عمر عزیز خود را بواسطه و پیغام بگذرانند اگر چاره این
مرض شدنی نه بهتر است که دست از هم بکشند و طمع زن و شوهری از یکدیگر برداشته باشند
گر آرام خواهی در این آب و گل    مگر تا توانی بکش پا از دل    و همچنین خودداری این
نکند که کسی پای او سبزی پاک کند و حرف مردم را پیش او بگوید اگرچه تعریف هم باشد که چرا
خانم دیدم که لا از شما اظهار رضامندی نمود و تعریف شما را میکرد و دیدم چه قدر شما حق و محبت دارد
از این فقرات ضمنا مقصودش که خفیف کند و خر کردن خانم است پس از تمهید این مقدمات
ضمنا صحبتهای دیگر پیش میکشد برای عزیز کردن خود محسنات خانم را یکی یکی میشمارد و از شوهر
خانم چیزها تو بیان میکند خانم هم میلی پیدا دارد و سبب کدورت و رنجش قلب خانم از مرد میشود اگر
در این مطلب خواتین تعمق کنند پیدا است که منظور رحمه گرگ که بجز فساد ندارد و در لباس دوستی
اسباب فراهم بیاورد که هزار دشمن صد یک آن را نمیتواند بعمل بیاورد نعوذ بالله از این دو پای

جانور

جانوریست که در واقع نقص از امر استاد ابلیس شده بلکه در تبریز از زن عقلی شنیدم که در مراتب ابلیس نیز
شیطان که برای بیکاری تنها باشد و از کید و مکر و فساد و شان غافل نباشد که شیطان در مقام نسخ حرف
بفرزندان خود میگوید که زن نصف لشکر من است آن بهترین تیر است که هر جا بی افکنم خطا نشود زن محرم
اسرار است راز دل در حاجات من از صحبت این خواتین عیار کناره بگویند بهتر است و بخود راه ندهید
خاصه این پیره زالهای را که نداند و نشناسید که بقول شان ابدا اعتبار نکنید و پیری او آل آنها را
جایز ندانند که بجز مکر و فسون و حیله خاطرشان خیری متصور نخواهد بود چنانکه بزرگان خود نصیحت
کرده است بامضمون    جانان پدر ز پیره زن داد    از شعبده شان هزار فریاد    هر خانه
که پیره زن نهد گام    ابلیس شود در آن سرآرام    از فتنه پیره زن بپرهیز    چون پنبه ز نار آتش تیز
اول نقص این دو بیه باز    حیف از تو که باشدت چنان شو    مقصود است که محض ملاقات و عبادت
این عجایز صرفه ندارد بلکه یک وقت باخبر شوند که شیعه و زیرک آنها دنیا و آخرت خود را بر باد داده اند
**خاتمه** خلاصه مطلب و ماحصل کلام اینست که سوال زن و شوهری از این فقرات مفروغ تواند بود
که یا زن زرنگ تر و تندتر است یا مرد که آن اگر شق اقرب باشد که شوهر بیچاره ذلیل و مقهور و مجبور در اطاعت
و اطاعت و امر و نواهی خانم است که اختیار حیات و معاش او را دارد و فرضا اگر از شیخ تمام

نقمه نای با و ندیده و از کسی نان و قدرت اظهار ندارد و در این صورت شوهر نیست بلکه بنده و برده و در مقام رعیت
که نان میخورد و کار میکند بیچاره خار میخورد و بار میبرد    شهر فروش و خانه شاگرد با سایر خدمه هر وقت صفرا
و یک شیر و برنج بجوش باید برای اطفاء نائره حرارت که برای انجام خدمت مهدو کمر بمیان بندد و در تقدیم
آن تقدیرها و علاوه تهانشان بدهد که بر حسب مرحمت و التفات خانم در حق او بشود مرد چه ره و چه پیر
باید از عهده خدمت جنس کور بشود بر آید خواه خانم خوشگل باشد یا بدگل تملقات بکند یا تغییر یکسان است
و این صفت مخصوص زنانی است که یا مال و حالت بجهاز داشته باشند و آن شوهر بیچاره چیزی از خود
نداشته باشد و از تحصیلش هم عاجز باشد که ملجا و مضطر باشد بجز اطاعت و بندگی چاره نداشته باشد
و یا آنکه پدر و مادر متشخصی که صاحب قوم و قبیله و منصب بزرگ و جلالت قدر و مرتبه باشند برای او
باشد که معیشت و اسباب عزت و جلالت و مکنت شوی خود را البته آنها میدانند و محتاج باشد و این مرد
برضامندی خانم است در رضامندی خانم هم مایعی نشود مگر بقبول بندگی و چاکری و خرابیکه عرض شد
که اگر در تقدیم هر یک تاخیر شود انواع صدمات برای او از همه سمت وارد خواهد شد و بیچاره محض ملاحظه
حفظ آبرو و تسهیل اسباب معیشت زندگانی خود ناچار است که متحمل همه این تفضیلات بشود که شاید
چهار صباحی بتواند زندگانی نماید و از این قبیل زنها در میان جمیع طوایف هستند اختصاص ندارد

مگر

مگر اینکه بیشترش در میان شاهزاده ها سلسله علیه زیادتر از سایر طوایف است و مردهای آنها هم
رتبه بندگی و چاکری شاهزاده خانمهای خود را بیشتر از سایرین در گردن نهاده اند حکایتی از مرحوم
ادکشامی آن میرزا که یکی از بنات اعاظم خود را داشت بنظر رسید که در مقام عجز و الحاح با و عرض کرده است
که ذکر جاه او را در این مقام خالی از مناسبت نیست    بی بی جان تا هیچ یک پیاله چای کی حواله    هر دو شکر
آریم    در زنده رود خانم    این ظلم و جورها که عمر عزیز شد طی    تا چند گویم ای خسته خورد خانم
مقام دیگر زنانی هستند واجب الحرمه که باصطلاح حرام در سجده هستند که شیران کنند و شیران
نوزاند بی بی بزرگ و صاحب خانه این حالت تحکم دارد و مرد ناچار است که اطاعت فرمایشات
او را بکند اما چنین زنی بهتر اینست که توقع معشوقیت نکند و به همان حالت احترام بوده
باشد و الا نمیتوان کسی بغیر دیگر تن خود نداند که نخواهد و مرد بیچاره را بسر خود بکشد اگرچه آن نقعه
محال است که تا الی کار از ذهن خانم بیرون رود اما موافق قاعده نیست که عرض شد و
شایسته احترام او چیز دیگر این است نوع دیگر از زنها زینت ماهی و جوان و خوشگل که در واقع جا به
معشوقیت است و رفتار طرفین با همدیگر از روی میل و محبت است و این [illegible] حوالات است
که اگر همه خانمها متصف باین صفت باشند چه روزها عمر با نجوی صرف نموده اند زنانیکه

نمودارهای این صنعت باشد که زنی خوش‌تجمل شمرده‌اند و برای مرد شده‌اند و دیگران هم اگر
بشنوند که کسب اخلاق حسنه و ترک صفات مذمومه را بجانب خاطر از لذائذ نخواهند بود شرط بر آنکه علما
طلب تحصیل و صحت اخلاق باشند و اگر همه را شنوند لامحاله آنچه را لازم باشد اخذ باید که خبر از حرفت
و دنیا در همین است شخص تا مادام که پدر و مادر که دختر دارند لازم است بر والدین که این نسخه را در طفولیت
دختران خود تعلیم نمایند و ذهنی ایشان را طوری بکنند که سبب نجابت و رستگاری خود را پیروی نمایند و از مطالب
مرقومه این کتاب و اینکه زن زنان و قلابه‌زنی و بخیه‌زدن بچه و روبخیه‌زدن اگر اینها هم هنر است
و از جمله لوازمات زن است لکن این قواعد مقدم است که اول تحصیل آن را نموده بعد هنر و علم خانه‌داری را
بیاموزد زن باید علاوه بر معمول زن و شوهری سمت رفاقت با مرد خود داشته باشد و در هر کاری
ماهر و استاد باشد حتی آرام بگیرد او از غفلت از امور خانه‌داری و حفظ و حراست خانه و مایحتاج خانه
باید مرد را از همه چیز بی‌نیاز کند که محتاج بر این نشود که دیگری را پیدا کند که برای او خانه‌داری نماید
و در امر رختخواب خانه باشد در آداب کلام و رد و رنه در نشستن ماه و در رفتار کبک در ایستادن سرو
ماه را ماند که اندر سدره و بیابود ماه کاندر سدره و بیابود زیبا بود در حرکت پری و در رقص
کنیز در محبت عزیز چیزی از لطافت و قواعد را فروگذار ننماید و خود را مجموعه جمیع کمالات قرار دهد

ورقم

در طرب مطرب و رقص رقاص بخواند و بزند و بگوید و بخندد و بگرداند خوش و عیش باشد گویی
ارغوان روی و یاسمن ماهی روز و شب همراه و همخوابه در سرا مرد وقت خواب نی که پیش
گرفته دست ادب همچو سرو ایستاده در چمنی که چنان تنگ شد در آغوشش که تن را لبس است
پیرهنی الحاصل حیف است که چند صباح عمر باطل بکند و عزیز من جوانی را با غصه و کسالت گذران
غم آینده را نخور و زمان خوشی از دست مده و بیرون مرو باش در خانه زن و در خلوت رفیقی همه چیز را
با آه و افسوس شیران گذرانده نه صد بار عمر بدست آمده نه امروز قضا را میکرد انده شد نه شود و غصه بی‌فایده
[illegible] و غصه زنده نمی‌شود و آنکه باید بماند خواهد ماند غصه خوردن حاصلی ندارد و جز آنکه عمر عزیز به تلخی بگذرد غصه
غصه بدن را میکاهد و اسباب پیری و شکستگی شود و قوا را تحلیل میبرد و آدم را از کار و خوراک میاندازد
با این تفصیل اگر مفید فایده باشد لشان شد و لی قدر ذره حاصلی ندارد این دو روزه دنیا را پیچه کرد است
تنگ بگیر با شوهر است عیش و خوشی بگذران مال خیر گر با سر القسمی لشن میران خورد و پوشید
که بهتر از و چهای شوشتری و حریر بهشتی باشد حزن و اندوه در امورات دنیوی تنگ شیشکی دل را
میبرانند و گرد هار از همه چیز باز میدارد و اگر بجمله تفقد نماید خواهد دانست که هر چه عالم کون و فساد است
از حیوانات و نباتات و جمادات و امتعه و اموال همه در معرض فنا و زوال اند و هیچ چیز در این برجا

به اعتبار نخواهد بود که قابل حرام باشد کدام سرو در جویبار این عالم سر کشیده که از تند آفات آن را
از پا در نیاورد و هر شام پسری بمرگ پدر جامه چاک و هر صبح پدری بفوت پسر غمناک بی‌احتیاط
و در کار بیابانی بی‌کس پراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد هر گاه حقیقت این مطالب را دانستی و یقین
حاصل نمودی البته رفع و کشتکی از تجملات و آرزو و آمال امور دنیوی را از خود خواهی کرد و بعد غم
و اندوه را از نفس و انیس و همدم خود نخواهی نمود و تبلاغ در مقام بهجت و سرور خواهی برد چه خوش گفت
زمان خوش شد انگشت دریاب شتاب عمر چون در عیش شتاب کزین ایام محنتی از و ششتر

خردمندی ظریفی نکته‌دانی جهان‌پیموده‌ای که رکاری ز غم آزرده کامی عیاری
ز جور آشنا نکته‌دانی رموز عشق را آن روشن بیانی چو من در دوستی صاحب وفایی
ز کین بیگانه با مهر آشنایی که در پای دلش از گلعذاری دو خاری و دامن گیر خاری
ز جور رانی جفایی دیده باشد جفا از بیوفایی دیده باشد شبی بهر کسش چو خون کرده باشد
ز رشکش چهره گلگون کرده باشد دلش را خورده باشد شیشه بر سنگ رخ از غم گشته باشد زعفران رنگ
ره کوه تنی پیموده باشد جبین بر خاک پایی سوده باشد بر خساری نگاهی کرده باشد
به دل از وعده آهی کرده باشد کهن صحرا نورد وادی عشق و در این وادی لیلی دهادی عشق

ز هم زلفش و دل را بهره ور کن ز هم آتش پی رهبر کو گذر کن گهی بر دامن دشتی روان شو
گهی بر گشته دامن قشنگی ز شو نسیم آسا گهی بر سبزه بگذر گهی بر گل گهی بر لاله بگذر
گهی بوی یاسمن گه یاسمن چین بهر جا روی یار خویشتن بین گهی با دوستان بنشین و یاران
گهی خوش باش تو با گلعذاران گهی با سبزه‌بانان همزبان باش گهی با مهربانان مهربان باش
بروز ابر در باغی وطن کن چو گلبن تکیه بر سرو چمن کن تا آهنگ شیروان خوش آواز
به بانگ بلبلان نغمه پرواز دل از کف ده عوض لبتان زنقی می‌از لعل شیخ مانده باقی
که این می‌چاره افسرده کامی است روان بخش دل از کف طوطی کالات بهار عمر را وقت اینه ربیت
چو فصل گل روزی شیر ربیت هوس ازبا بشی از غم رسته باشی بمستی کوش کز غم رسته باشی

علاوه‌ای حال عزیز من ملتفت این نکته باشید ضرری بر آن مترتب نخواهد شد علاوه
بر آنچه در مدت حزن و اندوه عوض شد نقص بر عالم بندگی دارد زیرا که انکار و اعتراض
بر واردات الهیه و تقدیرات ربانیه است و بنده عاجز و ذلیل و محتاج را چه یارای اعتراض
بر قضای پروردگار است مانده‌ایم عاجز ادعا کم است قادر کر بیکشد زودم با بکشد بازی
برد و وصاف تو مرا کاری است دم درکش که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است مرد است

که یکی از پیغمبران در وقت شکایت کرد بخدا از فقر و گرسنگی و برهنگی و دعای او باجابت مقرون
نگردید بعد از آن از مصدر جلال باو خطاب رسید که تا چند شکایت خواهی نمود من اهل شکایت
نیستم و سزاوار نیستم که مرا مذمت کنند و تو شکایت و مذمت سزاوار تری و از برای تو پیش از
خلق آسمان و زمین چنین مقدر شده و چنین حکم فرموده ام از برای تو آیا میخواهی که بجهة تو
خلق دنیا را از سر گیرم یا میخواهی تقدیر را بجهة تو تبدیل کنم و اراده تو بالای اراده من باشد
بعزت و جلال خودم قسم که اگر یکبار دیگر این بخاطر تو بگذرد اسمت را از دیوان نبوت محو میکنم
و همچنین مرویست که بحضرت داود علیه السلام وحی رسید که تو میخواهی و من میخواهم و آنچه خواهش
من است بوجود آید پس اگر تسلیم خواهش من کرداری آنچه خواهش تست کفایت میکنم
و اگر قبول نکردی خواهش مرا ترا در تعب میاندازم در آنچه میخواهی و آخر هم نخواهد شد مگر آنچه
من خواسته ام بالجمله هر که دانست که عالم با جمیع آنچه در او یافت میشود همه از حضرت
آفریدگار است و بمقتضای حکمت و خیریت و مراعات صلاح و نظام بنحوی که بالاتر از آن متصور نشود
که اگر جزوی از آن متغیر شود صلاح و خیریت مختل میگردد و خدا را بخدائی و خود را به بندگی
شناخته میداند که نارضا و اعتراض در امری که براو وارد میشود غایت جهل و نهایت حماقت است

رضا بداده

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای    که بر من و تو در اختیار نگشوده است    و از جمله اعمالی که بر زنان لازم است
عصمت و عفت است اعظم آن مقدم بر جمیع آداب و احکام فصول مذکوره این کتاب است اعظم این آداب
آنکه محض رضای خدا نظر او به [illegible] باشد و منظور دیگری در ضمن آن نداشته باشد رضای خدا را اعلی آورده است
و موجب رستگاری او در دنیا و آخرت خواهد بود و اگر طلبش مقرون با وسواس شیطانی باشد امیدوار است
که بهره و نصیبی از لذاید شهوانیه دنیوی و اخروی نبرد و برخوردار از عمر و زندگانی دنیا نشود و در دنیا دائم بسر
بامراض یا شهها و چار و در آخرت بعذاب الیم گرفتار گردد و بی شک که زینت زن در دنیا موقوف
به آراستن عصمت است پس در این صورت در تحصیل آن سعی و کوشش نمایند و باحادیث و اخبار
که در این خصوص وارد شده است و در کتب علما و فقها مسطور است رجوع نمایند و بعد آنچه از شارع مقدس
در این باب مقرر شده است عمل کنند و نعوذ باالله خیالات مخالف رضای خدا و رسول را در صفحه خیال
و خاطر خطور ندهند و پیرامون امری که موجب افتضاح و ننگ قبیله و تضییع آبروی پدر و برادر و شوهر و خالو
و امثال اینها و سرشکستگی شوهر باشد نگردد و بیزاری خدا و رسول را و خلق را از خود نپسندد و خود را
بارتکاب اعمال شنیعه و اطوار ناهنجار بیقدر نسازد و فریب شیطان و اتباع او را نخورد تا منشاء ننگ
و ذم و همیشه خائف و هراسان نباشد و طالب آن نباشد که کسی رو او [illegible] بار آرد

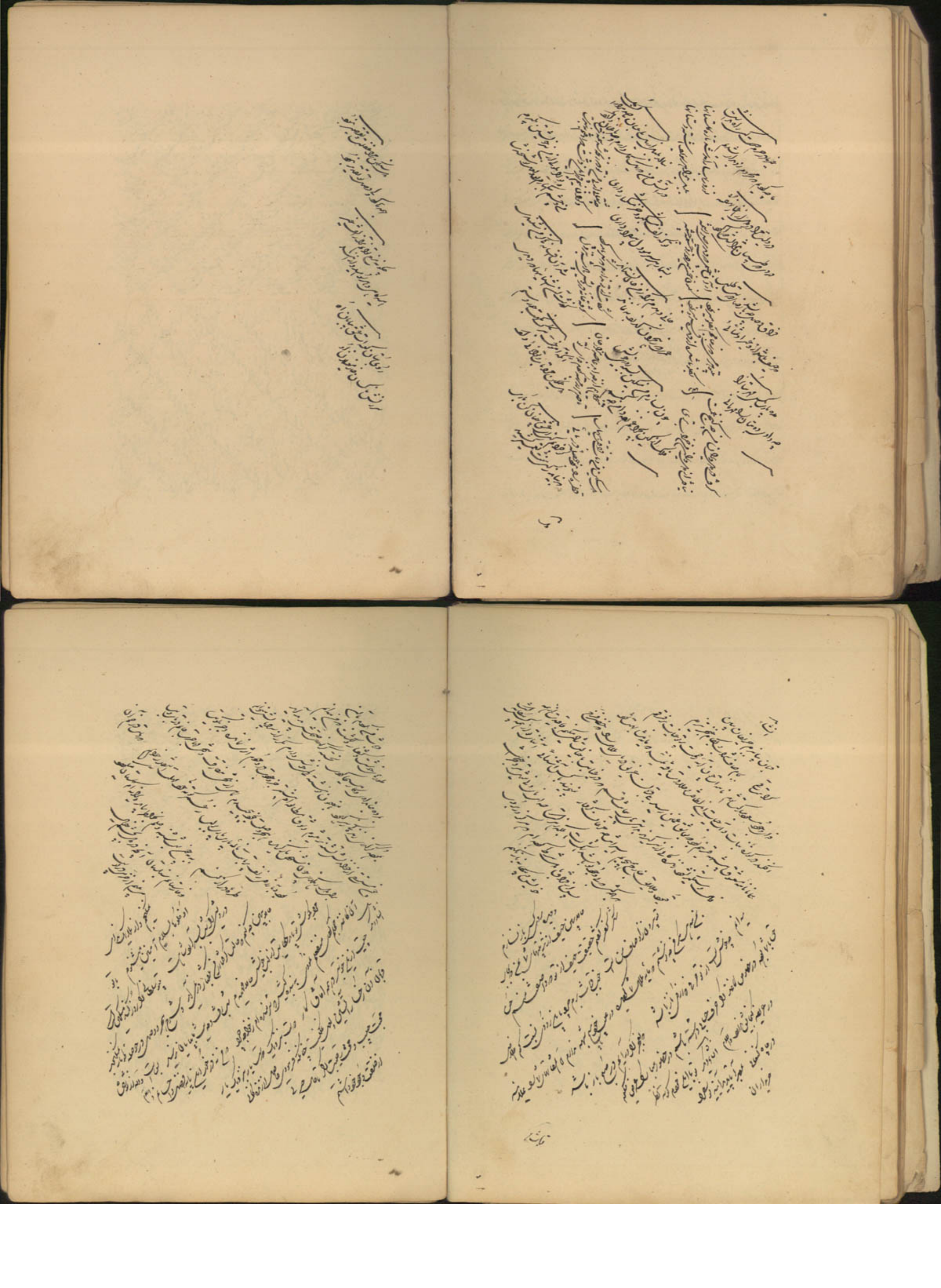
زوجه شوهر عزت و حرمت و سبب غلبه محبت او است و از زنان آنست که او را مصاحب خاصه [illegible]
تا عروس او برآید از حضرت پیغمبر مرویست که حضرت فاطمه فرمودند از برای زنان چه بهتر است فرمو[د]
که [illegible] هیچ مردی را نبیند و هیچ مردی ایشان را نبیند و همچنین منقولست که حضرت فاطمه از پدر بزرگوار
عالیمقدار خود سؤال نمود در باب رفتار و سلوک زن با شوهر آن حضرت فرمودند ای فرزند هر زنی
که فرمان شوهر نبرد فرشتگان او را لعنت کنند و اگر توبه نکند و باین حال بمیرد در دوزخ باشد یا فاطمه هر
هر زنی که با شوهر ترش روئی کند بعدد هر ستاره که در آسمان باشد برای او گناه نویسند و اگر رضای شوهر
حاصل نکند بدوزخ رود و یا فاطمه هر زنی که شوهر گوید ترا از مال من خیری هرگز آن زن روی بهشت نبیند
و هر زنی که شوهر بگوید من از تو در خانه نیکی ندیدم بهشت بروی حرام گردد یا فاطمه هر زنی که بی رضای شوهر از خانه
بیرون رود هر قدمی که برمیدارد یک در از جهنم بروی گشاده گردد و یا فاطمه هر زنی که شوهر را تکلیف بچیزی کند
که شوهر بر آن چیز قادر نباشد از رحمت الهی دور گردد ای فاطمه اگر جایز بودی غیر از خدا سجده
کردن پس بفرمودیکه زنان شوهران را سجده کنند یا فاطمه رضای شوهر را حاصل نمودن برابر حج و عمره است
و برابر آزاد کردن بنده است در راه خدا یا فاطمه خوشا حال آن زن که شوهر از او راضی باشد
که بیحساب داخل بهشت خواهد شد و نجات زن در پارسائی است و داشتن عصمت است هر زنی که در روی

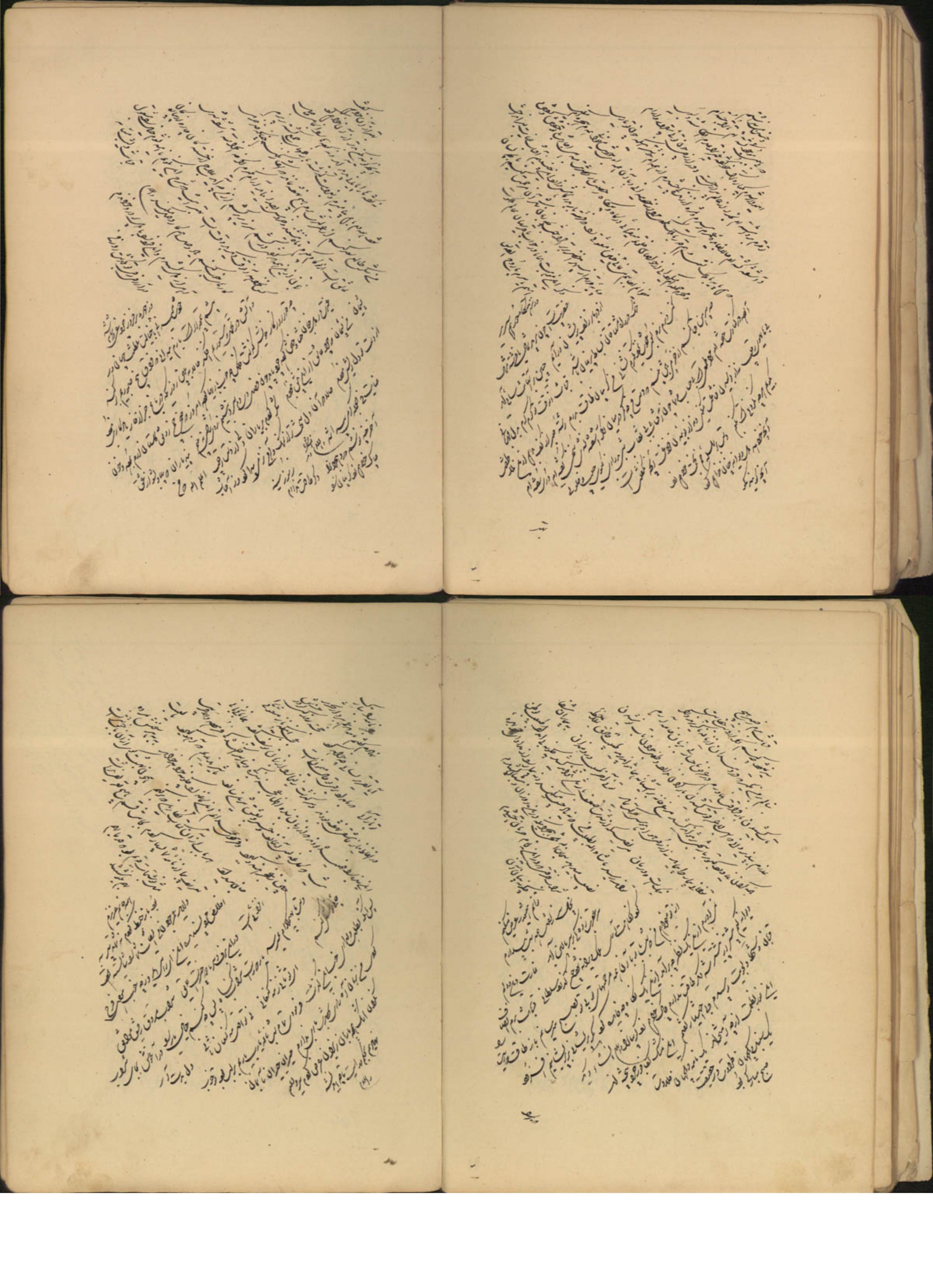
شوهر

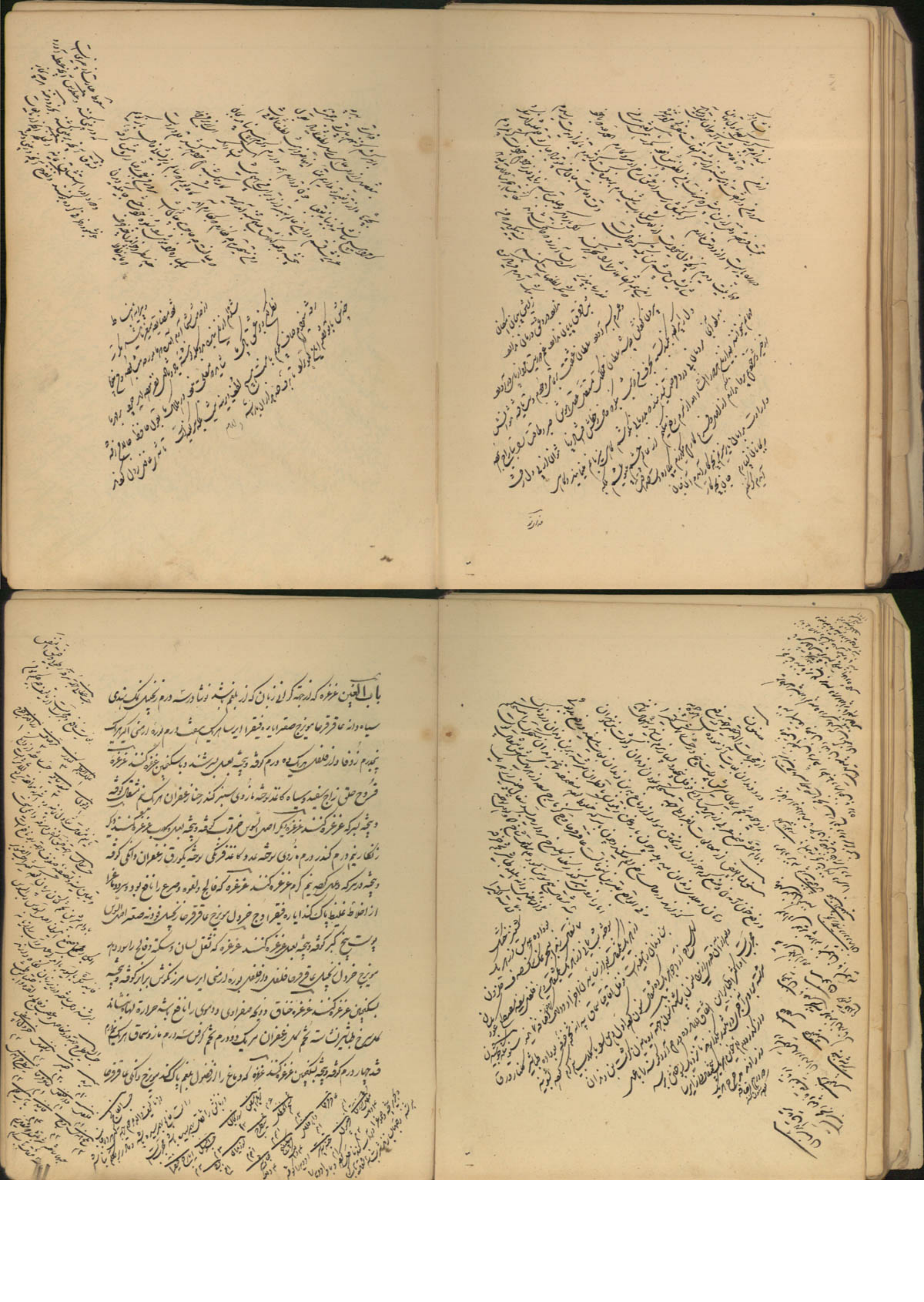
شوهر خود شگفته و شاداب باشد و در بلا و درویشی و فقر و فاقه شوهر صبر کند و رضای شوهر باشد
خداوند تبارک و تعالی او را در بهشت عنبر سرشت با حور خواهد کرد

زن خوب فرمانبر پارسا    کند مرد درویش را پادشا
همه روز اگر غم خوری غم مدار    که شب غمگسارت بود در کنار
زن ار پارسا باشد و خوش سخن    نگه در نکوئی و زشتی مکن
همین زنان در جهان آن بود    کز آن زنی
همواره خندان بود و دلارام باشد
زن نیکوراه ولیکن زن بد خدایا پناه

تمت الرسالة [illegible] محمد باقر المجلسی
و انا [illegible] ۱۲۳۶







باب الغین غرغره که از جهت گرانی زبان که از بلغم باشد نوشادر سه درم زنجبیل نمک هندی

سیاه دانه عاقرقرحا مویزج صعتر ایارج فیقرا ایرسا هریک سه درم بوره ارمنی اکر هریک

یکدرم زوفا دارفلفل هریک نیم درم کوفته و بخته بعسل سرشته و با سکنجبین غرغره کنند غرغره

فروح حلق زاج سفید و سیاه کاغذ سوخته مازوی سبز کنند حنا زعفران هریک نیم مثقال کوفته

و بخته بسرکه غرغره کنند غرغره دیگر اصل السوس خرنوب کوفته و بخته بعد بشراب غرغره کنند دیگر

زنگار نیم درم کندر درم مازوی سوخته عدد و کاغذ فرنگی سوخته یکورق زعفران دانکی کوفته

و بخته در سرکه دهان کهنه نیم گرم غرغره کنند غرغره که فالج ولقوه و صرع را نافع بود و سردرد را

از اخلاط غلیظ پاک کند ایارج فیقرا و ج خردل مویزج عاقرقرحا زنجبیل فودنه صعتر اصل السوس

پوست بیخ کبر کوفته و بخته بعد غرغره کنند غرغره که ثقل لسان و سکته و فالج را سود دهد

مویزج خردل زنجبیل عاقرقرحا فلفل دارفلفل بوره ارمنی ایرسا مرزنگوش برابر کوفته و بخته

بسکنجبین غرغره کنند غرغره خناق و دیگر صفراوی و دموی را نافع باشد حرارة التهاب نشاند

لعاب بیخ طباشیر ش سه تخم کل زعفران هریک دو درم تخم کرفس سه درم مازو سماق هریک نیم درم

قند چهار درم کوفته و بخته بسکنجبین غرغره کنند غرغره که دماغ را از فضول بلغم پاک کند مویزج دانکی عاقرقرحا

خرول هر یک نیم درم کوفته و بیخته بسکنجبین عسلی غرغره کند غرغره در قلاع و آبله و جراحات دهن و زبان را
نافع بود سماق برگ مورد گل سرخ زیتون جوشانیده و صاف کرده رب توت ده درم اضافه
نمایند و غرغره کنند غرغره که سقوط لهاة را که سبب آن رطوبت بود نافع بود گلنار عفص از هر یک دو درم
شب یمانی مورد شقاقل نمک اندرانی از هر یک شقاقل و نیم اقماع الرمان تخم گل از هر یک یک درم و نیم
کوفته و بیخته برب توت غرغره کنند غرغره قلاع سوداوی سماق گل سرخ گشنیز گلنار
برگ مورد خرنوب شامی برابر جوشانیده غرغره کنند غرغره سرفه که سبب آن نزله باشد
گل سرخ گلنار خرنوب جوشانند و صاف کنند و پیش از خواب غرغره کنند غرغره
که روی را سفید و صاف و براق گرداند آرد جو آرد نخود و باقلا مقشر نشاسته کتیرا تخم
ترب برابر کوفته و بیخته شیر تازه ساخته شب بروی مالند و صباح بآب گرم و سبوس بشویند
دیگر آرد جو باقلا آرد نخود هر یک جزوی عدس مقشر کتیرا نشاسته زعفران هر یک نیم
جزو مغز تخم خربزه دو جزو بنفشه تخم مرغ سرشته شب مالند و صباح بآبی که در آن پوست
خربزه و بنفشه جوشانیده باشند بشویند دیگر باقلا مقشر کرسنه ترمس تخم ترب
مغز تخم خربزه نشاسته برابر کوفته و بیخته بروی بمالند

معجون از برای کسی که عاجز باشد از ازاله بکارت بخصوص دارچینی حصیه الثعلب شقاقل جوزبوا
لسان العصافیر مصطکی زعفران قلفل بوزیدان گل سرخ بهمنین تخم جیدون تخم خرفه هر یک ده مثقال
مشک و عنبر هر یک نیم مثقال حب القلقل ده درم زاید الکبریت مثقال عسل منزوع ترکیب سازند
معجونی که منفعت دهد یرقان را که با حمیات کرده باشد ده درم گل سرخ درم و نیم طباشیر نیم
درم بزرالسبب نرسیده شربتی مثقالی باده درم گلاب سیب معجونی در باد های زبان گنجشک دفع کند
و محافظت جنین نماید زرنباد درونج هر یک ده درم مروارید کهربا جند بادستر و والسنبل هر یک یک درم
سعد معجون سازند شربتی یک مثقال دیگر زرنباد و درونج جنطیانا نر حبیب الغار و طباشیر هر یک دو درم
قند هراز ده درم مشک نیم مثقال عسل سرشته شربتی دو درم معجونی مفاصلی سورنجان ده درم
سنا مکی پنج درم هارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هر یک دو درم عسل سرشته شربتی دو مثقال با آب گرم
معجون عطائی تقطیر البول و حرقت و انزال را نافع بود کند ریوند عصاره حب بلسان تر قصب
برابر با چرب مقدار عسل سرشته شربتی دو مثقال معجون ابو مسلم این معجون را فربار رس که بنه نهاده بودند
بگشند و بیکی کند افیون بزرالبنج هر یک ده مثقال فرفیون زعفران سنبل عاقر قرحا سورنجان
قاقله دار فلفل هر یک پنج مثقال کوفته و بیخته بعسل سرشته شربتی بکرات تا نیم مثقال

معجون ترید شد قولنج صعب را در زمانی بگشاید خیر بوا قرفه سادج فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک
کابلی مقشر آمله مقشر قرنفل هر یک چهار مثقال تخم کرفس سنبل زعفران مصطکی هر یک نیم مثقال
ترید سقمونیا هر یک مثقال کوفته و بیخته بآب چندان عسل سرشته شربتی دو درم معجونی
ترید قولنج بگشاید و بلغم دفع کند و درد پشت ساکن کند سقمونیا ده درم قاقله
زنجبیل دار چینی قرفه مارتک قرنفل فلفل هر یک پنج درم شکر سرخ ترید هر یک صد مثقال
عسل مصفی بقدر احتیاج معجون سازند شربتی ده درم معجون سال نافع است سرفه را
در سبب آن رطوبت باشد مغز حلغوزه سه درم مغز پسته مغز بادام مقشر بزرک
هر یک دو درم فانید سی درم معجون سازند شربتی مثقالی بکار دوا کان معجونی جهت ضعف باه
طباشیر پوست سنکدان خروس هر یک دو مثقال گل سرخ نعناع خشک پوست بیرون
پسته پوست ترنج هلیله زرد هر یک مثقال بهمنین صندلین صعتر گشنیز خشک بریانی
کرده حب الآس هر یک دو درم با شراب آله معجون سازند شربتی دو مثقال
معجون نانخواه معده را پاک کند و اشتهای طعام آورد و باد را قوت دهد صعتر زرنباد
نانخواه نعناع زیره شونیز هر یک یک مثقال لبلاب رازیانه زنجبیل جوز بوا تخم کرفس

[illegible]

هر یک سه مثقال و دو مثقال باسه چندان عسل سرشته     در انواع اسهال اگر
اسهال بسبب حرارت و دفع فضله مودی بود باید از حبس پرهیز کرد که بعد افراط رسد و موجب ضعف
شود بست جو بود یا برقه و گلاب شاول کنند یا بست جو و گلنار و سبوس گشنیز بریان کعه کوفته
با هم بیامیزند و بخورند و باقرص طباشیر بست یا ربه یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا
زرشک غوره و انار دانه و سماق خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود و با مغاه و حمه
ریزد و علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و صفرت براز و لذع مقعد باشد
علاج آن شلغم ربه با یک مثقال قرص طباشیر تناول کنند و یا نیم درم گل ارمنی با رب سیب یا
با گشنیز بریانی کعه و توت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هر یک نیم درم و طباشیر سه درم
و انار دانه بریانی کعه بنام درم و زرشک و سماق و لسان گنجشک و سبوس هر یک دو درم بکوبند و همه
با هم بیامیزند و قرص سازند آن بخورند و اگر اسهال با فراط بود و معده سوزکه از منی و زیره کرمانی
و صندل و رامک و اقاقیا با آب مورد ضماد کنند و غذا سماق و انار دانه با کباب تیهو خورند
اگر اسهال بلغمی بود و علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج براز سفید بود علاج آن
حب الشار مخروط سه درم بر سر جلدی بگرم زرنباد سپاشند تا اخلاط لزج دفع شود

و حمض و انسه ... تمام و رفع شد از سفوف مقلیاثا پنج درم با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی با تخم ریحان هر یک مثقالی
بریان کرده کوفته و در روغن بادام چرب کنند و فرو برند اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال کنند برنج
و عدس یک کف پوست انار و مورد و بلوط هر یک ده درم مازو و گلنار هر یک پنج درم بکوبند و صاف کنند
به ضمادات این قرص بکوبند چهار درم تخم سیاه‌دانه صمغ عربی بریان کرده گلنار و اقاقیا هر یک دو درم کوفته
و در آب به برشته شفتالو و آب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود زیره کرمانی در سرکه خیسانیده
و انار دانه هر یک پانزده درم دانه مورد و سنبل و مصطکی و گل سرخ و خرنوب هر یک ده درم و نیم تخم گشنیز
هر یک مثقال درم کوفته وقت درم از آن تناول کنند اگر اسهال بود و این بود علامت آن قراقر و قلع
معده و خشکی دهن و کثرت اسهال و عظیم‌تر قراقر و نفخ بود و در رنگ برازها بیرون آید علاج او آن
ثقیله امعاء باید که بخورند برنج و بعد از آن حقنه تام که نوشته شد قرص طباشیر و قرص کهربا و سفوف
انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند و نیکو باشد که تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی برشته تناول
بریان کرده بکوبند و بخشخاش ارزن با کلاب بجوشانند و از حموضات و شیرینی احتراز کنند در روغن گل یک آب
خورند و انار ترش و در رنگ ترش باید و اسهالی که از شغاخ عروق و امعاء که امعاء رقاق بود
علامت آنست که غایط بیرون آید و بعد از آن رقیق با ریح و قراقر و زبد خارج شود و اگر در امعاء



غلاظ بود و علامت او آنست که غایط با خون بیرون آید و بعد از آن بخون رنگین علامت بواسیر باشد علاج اگر
علامت غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی او فصد کنند و بکوبند با زرشک و تخم ریحان هر یک مثقالی
صمغ عربی سه مثقال بریان کنند و در روغن گل چرب که فرو برند غذا کاورس مقشر با مغز بادام خورند
و قرص طباشیر و کهربا نیز مفید بود سفوف تاسته بخشخاش با روغن گل چرب کنند و بخورند اگر این
اسهال به سبب سحج آن بود و به واسطه اخلاط حاره و حریفه با حار ریزد و با سبب اسهال بسیار بهم رسیده
شود علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعاء بود و علاج آن سفوف تاسته با روغن گل تناول
کنند با صمغ عربی و نشاسته هر یک سه مثقال طباشیر مثقالی بریان کرده با برنج بریان که با پیه بز یا چربی
گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه ممسکه استعمال کنند برنج نشسته و جو نیم کوفته و ذرت هر یک
کفی بریان کنند و عدس انار و پوست خشخاش و گلنار و گل ختمی و ورق مورد بجوشانند و صاف کنند
و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یک ... و زرده تخم مرغ بریان
که در روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع با هم آمیخته حقنه کنند و ... اسهال کبدی باشد
و آن با خون صرف بود و سبب آن امتلاء دم یا تفرق اتصال کبد یا واسطه تقطع رگ است
و گاهی واقع شود یا صعبه بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود و سبب آن

احتراق دم باشد یا شده منجمد که با قیح بود و غسالی بود و شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف باشد از تقدم
امتلاء و احتباس خون بود سیلان آن متعاقب باشد ظاهر بود و با آن علامت سحج و مغص و الم نباشد
علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورد و حبس مطلق نیز نکنند اما دائمی اگر قوه باقی باشد و ضعف و افراط
بود حبس شود تخم ورق ریحان که با شراب صندل یا سکنجبین یا با رب ریحان نمایند با خشخاش
بریان که خورند یا انار روانه یا زیره باج یا غوره یا کبد البغدادی و گلاب و گلاب بپرورد
حلال کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی است علامت او آنست که با برازی مختلط بود و از
دفع آن خفت و راحتی ظاهر شود و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده قوی باشد بیشتر بود
علاج او آنست که حبس نکنند و اگر به تقوی باشد و در آن قبض بارز تناول کنند
شیر شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و از قابضات صرف احتراز و استعمال کنند
و علامت سوء المزاج کبد که سبب آن اخلاط فاسد دفع شود اما آنچه قیحی و غسالی بود داء
بر وسیله کبد کنند و علاج گفته شده است در باب اسهال معوی باشد و سبب آن سستی قوای
معده باشد و واسطه سوء المزاج رطب یا مانند اینها و علامت آن قلت گشنگی بود و طعام
در معده تغییر نپذیرد و بکشد که با آن نفخ و آروغ نیز باشد علاج آن تسمین معده



بجوارشات و سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار روانه با کباب و تیهو و زیره و کشنیز و دارچینی خورند
و اگر سبب کثرت رطوبات باشد که در معده جمع شده علامت آن کثرت براق و غثیان بود علاج آن تنقیه
معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل گلنار و کندر و زیره و ... نافع بود
و اگر سبب آن قرحه باشد که در معده حادث شده و از غذا ارتیاحی شود و قوت دافعه آن را دفع کند علامت
آن است که در معده بعد از اکل وجعی یابد خصوص اگر حموضات خورد و براز صدیدی رقیق باشد و حرارت
در مقعد محسوس شود و باشد که در او نیز تراشات بود علاج آن قرص طباشیر است و سفوف انار دانه تناول
کنند و غذا از زرشک و انار روانه خورند و اگر به واسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و لسع آن را
دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند و این را اسهال دماغی گویند و علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد
و بعد از آن محسوس شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و دفع
نزله و شرب غبارات و از خشخاش و تابع در باب نزله گفته شده است و باید به یک بار نخسبد
و اگر سبب ضعف کبد باشد و ضرب نفع اشتهای کند علامت آن اسهال کبدی و تغیر و سهولت برای وقت
دم و زرد رنگی علاج آن تقویه کبد باشد چنانچه گفته شده و اگر سبب زاید شدن برازجی معده
باشد و آن به واسطه فلفل اکال یا تناول زهری حار یا به واسطه اورام واقع شود علامت آن
آنست که طعام هضم نشود و خارج شود و با آن لذع و وجع و مغص و تشویر ... باشد علاج آن تنقیه

سده باشد اول ایارج فیقرا بقویه و ترنجبین و خیار شنبر و شیرخشت بعد از آن شاه تره و حب ریوند و ستر قالیس مصطکی
معده خورند و از اغذیه امعاء بهتر ماء الشعیر و سپس آب انار و ترنج نیز مرالقه باشد و بواسطه ثقل در امعا مکث کند
بیرون آید و علامت آن آنست که طعام خروج کند و رطوبات بود و صعوبت لون و هزال بدن علاج آن
اشیاء محمصه باشد مثل سبوس کاسنی و کلید و حب و سفوف مقلیا مفید بود و این سفوف نیز نافع بود و
سنبل مصطکی از هر یک درمی و نیم و هر یک بریان گندم سه از آن ترشی گشنیز و تخم حماض و خرنوب ...
طراثیث سماق گلنار از هر یک نیم درم بکوبند و سفوف سازند هر روز دو درم تناول کنند و اگر سبب او قرحه باشد
در امعا علامت آن چون غذا به روده رسد زحیر و وجع کند علامت او آنست که ... در حال ...
کنند و بار از عجز ... باشد علاج قرص طباشیر با قرص گلنار با رب به و تخم شاه سفرم ...
و مروارید و صمغ عربی از هر یک درمی بریان کنند و با لعاب ... بادام چرب کنند و فرو برند ...
گاورس یا برنج با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی ... و تخم حماض بکوبند
و لعاب ... تناول کنند حب الآس ...
رحم باشد علامت ... و اگر سبب ... دم باشد علامت آن نحافت بدن و صعوبت لون
و تقدم استفراغ بسیار و سبب فراط بود علاج آن تقویه قلب ... کنند
و مفرحات و اغذیه کثیرة الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر سبب غلظ دم بود یا خلط

غلیظ باشد ... مجاری عروق را تنگ کرده علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل ... باشد
علاج ... از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و جعده تناول کنند یا پرسیاوشان و ... طبیخ ...
نبات ... کرفس و آب رازیانه و ... بگذارند
بجوشانند و در آن نشینند و بسیاسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی و ... اذخر
سازند و در آب بجوشانند ... و گرم بناف و عانه نهند ... بکوبند
کنند ... و قسط ... دانه ... هر یک ... درم ... تخم کرفس و رازیانه
و انیسون هر یک ده درم بکوبند ... و در روغن زنبق بگدازند ... پانزده ...
بر والد و اگر احتباس ... مجاری را تنگ کرده ... استعمال ...
سکنجبین و ... تناول کنند ... و ... لطیف
و کندر در مجمره آتش نهند و در زیر گیرند ... سیاه بخور کنند

عقر و لادت سبب ... و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوه دافعه بود علاج آن ...
... و ... شاه تره ... روغن بنفشه و پیه ...
ساق ... بجوشانند و در آن نشیند ...
بهتر ... حیض ...
بیرون آید ... و اگر ...
فم رحم ... روغن بنفشه ...
... ریتا ...
... 
... بسته باشد ...
... عروق رحم ... باشد
علامت آن ... حیض ...
تفاوت علاج ... تناول کنند ...
و بعد از تنقیه ... تریاق اربعه و تریاق فاروق ...

و جوارشات گرم تناول کنند و ... در آن ... روغن زنبق و قسط ...
و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند ... سماق ... درم ...
و بعد از ... برده ...
بکوبند ... باشد ...
عقر سبب ... مزاج گرم ... علامت آن نحافت بدن و صعوبت لون
و غلظ ... علاج آن شیره تخم ... با سکنجبین یا نبات تناول کنند و غذا
آب ... گوشت مرغ و ... خورند ...
و ... علامت آن هزال بدن ... علاج آن
شراب بنفشه و خشخاش ... تناول کنند و غذا ... گوشت مرغ و ...
تازه ... معتدل ... روغن بنفشه ... و اگر ...
... باشد علامت آن ... رطوبت رحم ... علاج آن ...
تناول کنند ... تنقیه ... کنند
... درم بجوشانند و هر روز ... درم ... رحم ...

با بنه با روغن ناردین بر دارند و مشک و سنبل و خصی الثعلب نیز شاید علاج و دوا بجهت نیز سفید بود و چون مجامعت
کنند زنان را بر سان هیئت مانند آن منی در رحم قرار نگیرد و چون جدا شوهر زن را تنها نیز هم فشار دوزنی
که فربه بود بر هیئت راکع با او مجامعت کنند آبستن شود و علامت آن منی در مولد بجهت آنست و سفید و لخ
و براق و بکس بر آن نشسته و بوی او چون بوی طلع یاسمین بود علامت حمل آنست که بعد از جماع منی
بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج و حقی احساس کند و از جماع متنفر شود والم یابد و دار آنش
شود و حیضش منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی
چشم و شهوت فاسده براو عارض شود و اگر خواهد که تجربه کند بعد از آنکه آتش نهد بده یا آب
باران بخورد اگر پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستنی و هر بر دارد ها اگر طعم و بوی از دهان شنود
آبستن باشد و هر که پسر آبستن باشد روی او خوبتر و نشاط او بیشتر باشد و اشتهای او
صحیح باشد و در طرف راست ثقل یابد و پستان راست بزرگ شود و کثرت سقاط
اما اگر زن آبستن شود و نگاه نتواند داشت و ساقط شود اگر سبب عوارض خارجی بود چون
حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باید بود و اگر سبب داخلی بود اگر رطوبی
باشد و در فم رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان و کثرت

زنی

براق علاج آن شراب بالنگو و ماء الاصول و آب زوفی شادل کنند و قلایا مشوبه و برنج مزعفر با او زیره و سیر خورند
و قی عادت کنند و اگر حاجت باشد بحب ایارج فیقرا تنقیه کنند و دواء المسک و سنجرینا شادل کنند و زرنباد
و درونج هر یکی دو درم لولو و کهربا و حجر و هر یکی سه درم اشنه و سنبل هر یکی نیم درم جوزبوا و بسباسه درم و تخم
کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه و شقرد و انجدان و دحلیمان از هر یکی می کوبند و شیافها از آن بسازند و در رحم
علامت آن انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تأذی از اطعمه نفاخه بود علاج آن حلبه
و زرد زیانه و انیسون و تخم کرفس و کمون کرمانی شادل کنند با ماء الاصول و غذا نخود آب و شیر خرکیاه و کنگر
و تیهو خورند و زرنباد و درونج و حلتیت و حبه بسبا ... و مازو و طباشیر هر یک درمی و زنجبیل ده درم و مسک و اسخ
بکوبند و بعضی با میزند و شیافها شادل کنند و قطن و عانه و قیروطی از روغن خیری و زنبق و ناردین ... کنند
و بگو در باز چیدی خورند و اگر اسقاط سبب لاغری بود چنانچه از غذای او چیزی زیاد نماند و غذا حبس شود
علاج آن شادل اغذیه مسخنه بود و شیر برنج و عصیده و روغن گاو و شکر و تدهین بروغن بادام و بنفشه
کنند و بعد از غذا استحمام مفید بود و اگر سبب احتباس طمث بود زیرا که از آن غذا حبس شود و چون
محتبس شد غذای او منهضم نشود و ساقط شود علاج آن استعمال مدرات باشد و احتباس طمث [illegible]
اگر بچه در مشیمه بمیرد یا مشیمه مانع کند و بیرون آید تا موجب هلاک حامله شود و در اطراف حامله سردی و نفس او
متواتر بود علاج آن شیاف کنند که از مشک و طراثیث و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم [illegible]

مغز

و فودنه هر یک ده درم نبات ده مثقال شادل کنند با قه و جاو شیر و جند بیدستر و زهره گاو و سداب کوبند و بلادم
از زن با آب گرم بیاشامند و حقنه آورند و شش و شونیز چنانکه گفته شد [illegible] مغز و ابهل و زراوند
و ترمس و حرف بکوبند و با زهره گاو بسرشند و استعمال کنند و تخم حنظل و قسط و سداب [illegible] سه درم
بکوبند و با زهره گاو و حیا بسرشند و بر ناف و عانه طلا کنند و اشترغاز و سکبینج [illegible] بکوبند و حب سازند
و سه درم از آن فرو برند و بیت [illegible] زود [illegible] کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید دست
ببرند و بیرون آورند و باشد که جنین را پاره پاره کنند تا این عمل خطرناک بود احتباس نفاس
اگر خون نفاس بسته شود جوشانیده از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و مشک طرامشیع و نبات
شادل کنند و فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است کثرت طمث اگر سبب
کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان
طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبیر آن آنست که حبس کنند [illegible] و قی
در موضع ضعف شود علاج آن فصد باسلیق کنند یا محاجم بر زیر پستان نهند و هر بامداد
یک مثقال قرص کهربا و یک مثقال گل ارمنی با ده مثقال آب به شادل کنند یا صمغ عربی و با رنگ
و تخم شاهسفرم هر یک مثقالی و گلنار و گل ارمنی هر یک نیم مثقال بروغن گل [illegible] قرص فرو برند
و غذا اسفاناخ با انار و رب [illegible] خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و کهربا و مازو و در [illegible]

رغبه

بجز مثقالی بکوبند و با آب مورد بسرشند و صوف پاره بر دارند و اگر سبب رقت دم باشد علامت آن کسل و صفرت لون
و لهب و حب النفث و سرعت و قروح آن باشد علاج آن یک مثقال صمغ عربی و یک مثقال گل ارمنی با گلاب سیب شادل کنند و قرص کهربا
در آب به با گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شربت تخم خرفه و ریحان شادل کنند و اگر سبب انفتاح و انشقاق عروق
باشد علامت آن است که خون بسیار آید و به آن آید که وجع بود علاج آن قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی با رب
با رب به شادل کنند و کندر و صبر و انزروت هر یک سه درم و دم الاخوین و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد بسرشند
و بر دارند و با مازو و شاخ گاو سوخته و دلوت سفید و پشم خرگوش و دیگر دواها که گفته شد با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین
و گل ارمنی ساید و با آب [illegible] بسرشند و بر دارند و اگر سبب رطوبت بود [illegible] آن کثرت براق
و رقت و سپیدی لون و کسل و تهبیج روی و چشم بود علاج آن جلاب از بیخ [illegible] و رازیانه و نبات شادل کنند و
غذا نخود آب با [illegible] و تیهو و زیره و دوا الکرکم خورند و تنقیه بحب ایارج [illegible] کنند یا [illegible] و رازیانه هر یک
سه درم [illegible] جوشانیده [illegible] خیار شنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات
[illegible] استعمال کنند [illegible] هر یک سه درم و طین مختوم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند
و با آب [illegible] بسرشند و بر دارند و اگر سبب غلبه سودا بود [illegible] قرحات عروق گشاده شود علامت
آن نحافت بدن و خشکی دهن و غلظ سودا بود علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند و علاج
از بالنگو و بیخ [illegible] و گاوزبان و نبات شادل کنند و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بطبخ
افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات سیلان رطوبات رحم این علت اکثر بواسطه
ضعف قوه غاذیه رحم باشد علامت آن صفرت لون و ضعف بود و در آن رطوبات [illegible] علاج آن
شراب صندل و لیمو و سیب و به شادل کنند و قلیه و تنوله در برنج خورند و معجون مفرح و جوارشهای گرم شادل کنند
و اگر فضلات بود در رحم جمع شود استدلال بر آن کنند پنبه نو در آن ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود
و معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون [illegible] و حرارت و تشنج و غلظ

قاروره باشد علاج آن فصد صافن یا باسلیق کنند و قرص [illegible] تناول کنند و خرنوب و حب [illegible] بپزند و با
مورد آمیخته بر دارند و اگر صفرا غالب باشد علامت آن صفرت لون و شدت تشنگی تلخی دهن باشد و از [illegible] علاج
آب انار بشکر و [illegible] خورند و تمر هندی مطبوخ و آلو یا مطبوخ [illegible] کنند و بعد از آن [illegible] استعمال کنند و اگر سودا غالب
باشد علامت آن غلظ [illegible] بعد علاج آن جلاب از بادنجویه و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود
آب با شیره مغز [illegible] خورند و شیره مطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه [illegible] چار درم [illegible] کنند و اب به
بخورند و غذا [illegible] و [illegible] بخورند و [illegible] سیاه [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] بکوبند و [illegible] تا آب ساق یا [illegible] تناول کنند [illegible]
بکوبند و آب سرد برآشند و بر قطن و [illegible] کنند وجع ظهر [illegible] اگر از کثرت بلغم بر [illegible]
علامت آن بیاض لون و قاروره و بطء نبض [illegible] و بعد از [illegible] تناول [illegible]
بار ده [illegible] کند و [illegible] ریاضت [illegible] علاج هر روز جلاب از انیسون و بیخ [illegible] تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج مطبوخ [illegible] و حب [illegible] کنند [illegible]
و از تناول [illegible] و [illegible] و جماع اجتناب کنند و [illegible] و [illegible] اگر وجع بسبب [illegible] و کثرت [illegible]
بود منع [illegible] کنند و استعمال [illegible] و حمام [illegible] و [illegible] بنفشه و نرگس کنند و اگر [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] عرق [illegible] علامت آن [illegible]
و [illegible] وجع [illegible] علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب از [illegible] و نبات [illegible] آب
انار [illegible] و نبات و غذا [illegible] ماش با شیره بادام و اسفاناج خورند و در موضع [illegible] در اوجاع
نقرس و مفاصل و [illegible] عرق النسا [illegible] علاج آن فصد باسلیق کنند و [illegible]
[illegible] خورند و غذا [illegible] ماش و مغز بادام و [illegible] تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب [illegible]
عروق [illegible] کنند [illegible] تا [illegible] و [illegible] آن [illegible] غلیظ اجتناب [illegible]

[illegible]

[illegible] داء الفیل آن [illegible] و قدم بزرگ [illegible] که [illegible] بود [illegible] قدم
[illegible] علاج آن فصد باسلیق کنند [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] حب [illegible] مخلصی [illegible] و [illegible]
[illegible] و بعد از تنقیه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] غلیظ و [illegible] علامت آن [illegible] غلظ ساق [illegible]
[illegible] علاج آن جلاب از بیخ [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] منضج تناول کنند و [illegible] درم [illegible]
[illegible] بر آشنه [illegible]
[illegible] غلیظ و [illegible] عرق النسا [illegible] از [illegible]
[illegible] علاج آن هر روز جلاب از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ [illegible]
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه [illegible] کنند و بعد از تنقیه [illegible]
و ورق [illegible] هر یک ده درم و تخم [illegible] بکوبند و [illegible] کنند [illegible] آب
بر آشنه و طلا کنند [illegible] و بابونه [illegible] و بیخ کرفس [illegible]
و در حمام [illegible] کرفس [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] و [illegible] بکوبند [illegible] برآشند و طلا کنند [illegible]
و اگر وجع [illegible] حقنه استعمال کنند [illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible] و [illegible] حقنه [illegible] تنقیه کنند [illegible]
[illegible] کنند [illegible] مفاصل و نقرس اما مفاصل [illegible]

[illegible] ضعف [illegible] و [illegible] سبب [illegible] اوجاع ضعف [illegible] در آن [illegible] و [illegible]
[illegible] غلیظ باشد و علامت [illegible] وجع و [illegible] حرارت [illegible] علاج [illegible] فصد [illegible]
[illegible] جلاب از [illegible] و تخم کاسنی و نبات تناول کنند غذا [illegible] ماش با شیره مغز بادام خورند و اگر [illegible]
و موضع وجع [illegible] صندل [illegible] لعاب [illegible] و گشنیز و آب کاسنی و [illegible]
[illegible] مطبوخ [illegible] ورق گل [illegible] بنفشه [illegible] تخم کاسنی و [illegible] خطمی هر یک [illegible] و اگر وجع [illegible]
بود [illegible] و [illegible] سیاه و [illegible] زعفران و ورق [illegible] طلا کنند و [illegible]
علامت آن حرارت لمس و [illegible] وجع و [illegible] نبض [illegible] قاروره بود علاج آن [illegible]
[illegible] کنند و جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و نبات تناول کنند و [illegible] و [illegible]
مطبوخ [illegible] بنفشه [illegible] تخم کاسنی هر یک [illegible] عناب [illegible] سپستان [illegible]
[illegible] خیار شنبر [illegible] درم و [illegible] کنند [illegible] تخم مرغ [illegible] خطمی و [illegible]
و نیلوفر [illegible] خشخاش [illegible] وجع [illegible] استعمال کنند و در آن [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] خطمی و [illegible] بلغم بود [illegible]
[illegible] لون و غلظ قاروره و [illegible] وجع بود [illegible] علاج هر روز جلاب از رازیانه و بیخ [illegible]
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible] و زعفران خورند و بعد از نضج [illegible]
حب شیطرج [illegible] بروغن بادام [illegible]
[illegible] کرفس [illegible] حب شیطرج [illegible]
[illegible] تخم کرفس [illegible] شیطرج [illegible] درم [illegible] آب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و آب سرد و جماع و [illegible]

[illegible]

[illegible] درم و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] آن [illegible] وجع [illegible] علاج آن هر روز جلاب [illegible]
[illegible] و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج حب شیطرج [illegible]
[illegible] شیطرج [illegible] بکوبند و
[illegible] صفت آن [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] بیخ [illegible] و [illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند [illegible]
علامت [illegible] و علاج آن [illegible] مفاصل [illegible]
حرکت [illegible] جلاب از بیخ [illegible] گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج [illegible]
[illegible] تنقیه کنند و موضع [illegible] خطمی [illegible] کنند [illegible]
و از نبات [illegible] و آب سرد [illegible] و استعمال آن احتراز کنند [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible] سود [illegible]
و [illegible] ورق [illegible] احتباس [illegible]
[illegible] آن [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] و [illegible] علاج آن [illegible]
و اگر [illegible] غلیظ [illegible] علاج [illegible]
[illegible] آن [illegible] تخم کرفس تناول کنند [illegible] رازیانه [illegible]
کرفس [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]

ده درم [illegible] بنفشه نیم درم بر سر تری از نبات چاشنی سازند از [illegible] احتراز کنند و غذا ماش و اسفناج و روغن بادام [illegible] از شیره سبوس و نبات
و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان وا عسر البول حادث شود مغز تخم خربزه [illegible] بندق و فستق با شکر شاول [illegible] شیره تخم [illegible]
[illegible] کنند سلس البول آن باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج [illegible] [illegible] کنند [illegible] کبیر شاول کنند
[illegible] [illegible] خورند و کندر و سعد [illegible] [illegible] شاول [illegible]
[illegible] کنند و کندر و [illegible] [illegible] هر یک سه درم [illegible] درم [illegible] [illegible]
شاول کنند و اگر [illegible] معجون [illegible] سفید [illegible] احتراز باید [illegible] [illegible]
هر یک سه درم [illegible] [illegible] شاول کنند [illegible] احتراز کنند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] هر یک ده درم [illegible] [illegible] هر یک نیم درم [illegible]
[illegible] [illegible] و قرص [illegible] شاول کنند و اگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علامت آن صفرت [illegible] وقت
آن علامات [illegible] بود علاج آن شیره تخم خیارین با شیره تخم [illegible] با نبات شاول کنند با لعاب [illegible] ده درم
روغن [illegible] با شربت [illegible] نبات و عرق [illegible] [illegible] و غذا [illegible] با مغز بادام [illegible] [illegible] و مغز تخم کدو [illegible]
تخم [illegible] هر یک سه درم مغز بادام [illegible] [illegible] هر یک [illegible] [illegible] شیره تخم [illegible] آب [illegible]
[illegible] شاول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف [illegible] باشد علامتش [illegible] بول [illegible] [illegible] [illegible]
علاج آن [illegible] کنند و غذا [illegible] [illegible] [illegible] شاول کنند هر یک [illegible] [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] [illegible] [illegible] بول الدم اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با شاول [illegible] [illegible] [illegible] علاج
آن فصد باسلیق کنند و قرص [illegible] [illegible] شاول کنند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] روغن بادام [illegible] [illegible] و غذا [illegible] [illegible] مغز بادام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احتراز کنند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ده درم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاول

بر آرند

کنند و کف [illegible] [illegible] [illegible] هر یک سه درم [illegible] [illegible] تخم خیارین [illegible] تخم [illegible] [illegible] هر یک چهار درم [illegible] [illegible]
شاول کنند و اگر [illegible] [illegible] باشد علامت آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و اورام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علامت آن تب [illegible] و ورم [illegible] [illegible]
و صفرت قاروره باشد علاج فصد باسلیق کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و ترنجبین هر یک ده درم شاول کنند و غذا
با [illegible] مغز بادام خورند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ترنجبین و مغز خیار [illegible] هر یک ده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قاروره و ورم [illegible] [illegible] بود علاج آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شاول کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علامت آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بود علاج آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاول کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
استعمال کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج آن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استعمال کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] استعمال کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
علامت آن [illegible] [illegible] [illegible] بود علاج آن فصد باسلیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاول [illegible]

در امراض صدر، و آن درد سینه است که از انجمله سعال است و آن حرکتی باشد بر طلب دفع چیزی موذی و سبب آن اگر خشونتی باشد در قصبهٔ ریه را حارت تنها یا با
حزن و حمره و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم صرف کنند و دیناشانند و غذا ابو ماش با مغز بادام و اسفاناج خورند یا حریره از آرد
سبوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک و وزوفا هر یک جو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد
نبات ده درم جلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه هر یک تناول کنند و اگر از رطوبتی رقیق باشد و از دماغ فرود آید علامت سعال بانفث
بود و دانسته اند که آن در شب بیشتر از خواب بود علاج شراب خشخاش لعق کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و با لعاب
بهدانه بسرشند و حب سازند و در دهان نگهدارند و اگر سبب رطوبت قصبهٔ ریه باشد علامت او خرخرهٔ سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز
جلاب از بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم بجوشانند با گلاب و زوفا ده مثقال آب گرم صاف کرده با شربت و علاوه از لعوق تقلیل
کنند و این مطبوخ سه روز درم انجیر ده عدد عناب ده عدد و سپستان بیست عدد و رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاسنی بیخ مهک نیلوفر هر یک
سه درم خیارشنبر ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان نگهدارند رازیانه فلفل ترد و مانا بادام تلخ جو درم حلتیت یک درم رب السوس شخوم
بکوبند و بعد سرشته احب سازند و اگر سعال به سبب حرارت مزاج ریه باشد علامتش آن سرخی نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج
لعاب نیلوفر و بهدانه بر شیر تر از نبات بپاشند یا شیرهٔ تخم کدو و گلاب بنفشه و کثیرا و نیلوفر در سینه بمالند و سپستان و نبات در دهان
نگهدارند و اگر سبب برودت مزاج ریه باشد علامتش آن قلت عطش و اشتهای طعام در سرما و استراحت با استنشاق هوای گرم بود و با استحکام
ساکن شود علاج او زوفا یک درم انجیر ده عدد و پرسیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ حسک داده خورند
و سینه به روغن نسرین و لوس چرب کنند و اگر از یبوست مزاج ریه باشد علامتش درشتی و صلابت نبض بود و دانسته اند که بعد از حمام علاج
آن شیر خشت و تخم خیارین با نبات و غذا ابو ماش و مغز بادام و اسفاناج خورند و گوشت و پاچه بزغاله مفید بود و سعال مرضی بود که چون
پیاده روند و حرکت کنند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلط بود در ریه یا قصبهٔ ریه متمکن باشد علامتش آن خرخرهٔ سینه و
سعال و نفث بود علاج هر روز جلاب از بیخ مهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طایفی تناول کنند و شراب زوفا
و سکنجبین عنصلی لعق کنند و غذا نخود آب با قلقل و مغز بادام خورند و شقیقه معده نقی کنند و شقیقه بدن از خلط غالب باشد
و لعوق عنصلی مفید بود و لعوق از عسل و زنجبیل و روغن بادام و مغز بادام و فستق و حلبه و فلفل بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با قلیل
از قند بقوام آورده خورند و همه با هم چاشنی دهند و اگر از سبب بخارات قلب باشد علامت آن از خفقان و ضعف قلب معلوم می
بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب انار رعناب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب
کنند و اگر سبب یبوست ریه باشد علامتش آن عدم نفث بود و تشنگی و رقت صوت علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب
بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و ترید شیر و شیره جو دانه است هر درم گرم باشد در ریه حادث شود پس اگر ماده دم باشد

تمت تمام